

۲۸ مرداد در یک نگاه!

در تاریخ هر کشوری روز هائی هستند که مفهومی فراتر از یک روز یافته اند. روز هائی که از ورای نسل ها بازگشت به گذشته را ناگزیر می کنند و عبور از آن ها در گذرگاه هر سال باز اندیشی در باره حوادث تاریخی را که در مسیر رشد و تحول یک جامعه نقشی قاطع ایفا نموده اند، اجتناب ناپذیر می سازند. ۲۸ مرداد از این روز هاست.

مسعود فتحی

صفحة ۵

دیپلماسی، چانه زدن در بالا همایون فرهادی

صفحة ۷

دیدگاه

بر خورد یک سوسیال دموکرات
درباره

تشکیلات و ائتلافهای سیاسی

سیروان هدایت وزیری

صفحة ۹

امپریالیسم و جهانی شدن

جان بلامی فوستر

ترجمه زاگرس

صفحة ۱۱

ورشکستگی . WWW.worldcom

عیسی صفا

صفحة ۱۴

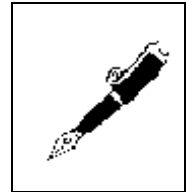
همایش بزرگ خانواده ها ،
خویشاوندان و یاران و هم بندان
جان باختگان قتل عام زندانیان
سیاسی در « خاوران »

صفحة ۱۵

اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
شماره ۱۰۰ سال هشتم شهریور ۱۳۸۱

آقای خاتمی ، زمان توهم پراکنی به پایان رسیده است !



محمد خاتمی ، رئیس جمهور چهارشنبه ۶ شهریور ، در هفته دولت ، با خبرنگاران داخلی و خارجی به گفتگو نشست و پیرامون اقدامات دولت ، موانع پیششاروی و اقدامات آتی خود ، به سوالات آنها پاسخ داد . سخنان خاتمی در کلیت خود تکرار همان حرفهای پنج سال گذشته بود . طرح کلی و مبهم مشکلات و اینکه نمی گذارند و نمی تواند آنچه که می خواهد به مرحله اجرا گذارد . بدون آنکه از این نیروهای موهومی که آن چنان قدرت دارند که رئیس جمهور « بیست و دو میلیونی » را بی اختیار کنند ، نام ببرد . وی همچنان بر پابندی خود به قانون اساسی تاکید کرد و رعایت قانون اساسی جمهوری اسلامی را تنها رها نجات مردم جامعه دانست .

اهمیت گفتگو خاتمی با خبرنگاران در تکرار حرفهای همیشگی وی نیست . بلکه انتخاب این زمان خاص برای طرح این مسائل از اهمیت برخوردار است . در طول پنج سال ریاست جمهوری این بار دومی است که وی با خبرنگاران به یک گفتگوی طولانی می نشیند . در چند ماه اخیر زمزمه خروج اصلاح طلبان از حاکمیت بالا گرفته است . بن بست سیاسی اصلاح طلبان حکومتی ، ناتوانی آنها در پیشبرد سیاست های خود و عدم موفقیت آنان در تحقق شعارهای انتخاباتی شان ، بخش رادیکال این نیرو را بر آن داشته است تا راهکارهای جدیدی برای جلوگیری از انزوای بیشتر در بین مردم جستجو کند . شعار خروج از حاکمیت اگر برای بخشی از آنها تنها به ابزاری برای اعمال فشار بر جناح مقابل در کسب امتیاز و چانه زنی های مرسوم تبدیل شده است ، برای بخشی دیگر یک سیاست جدی و تنها راه باقی مانده می باشد بقیه در صفحه ۲

خواستار آزادی فوری ناصر زرافشان هستیم !

کارزار دفاع از ناصر زرافشان ادامه دارد

بیانیه خانواده های قربانیان قتل های سیاسی آذر ۱۳۷۷

بیانیه کانون نویسندگان ایران

بیانیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

صفحة ۳

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ، یاد تمامی جان باختگان
راه آزادی ، دموکراسی و سوسیالیسم را گرامی می داریم .

آقای خاتمی، زمان توهم پراکنی به پایان رسیده است!

بقیه از صفحه اول

تجربه پنج سال گذشته نشان داد که سیاست مماشات با جناح خامنه ای و کوشش در حل مشکلات با مذاکره و گفتگو پشت پرده راه به جایی نمی برد. به همین اعتبار است که امروز بخشی از یاران و مردان آقای رئیس جمهور خاتمی، با صراحت عنوان می کنند که سیاست «آرامش فعال» یا «بازدارندگی فعال» سیاست های ناکارائی هستند که فرصت های مهمی را از جنبش اصلاحات گرفتند و به رایگان در اختیار جناح مقابل قرار دادند. این نیرو امروز از خروج از حکومت، نافرمانی مدنی، نقد و اصلاح قانون و گسترش جبهه اصلاحات به جمهوری خواهان، صحبت می کند. به سیاست سکوت خاتمی اعتراض دارد و مخالفت خاتمی با تغییر قانون اساسی را اشتباه می داند.

گسترش اعتراض در درون جناح اصلاح طلبان بازتاب اوجگیری بحران اجتماعی در ایران و ناتوانی حکومت در کنترل آن است. نارضایتی مردم چنان ابعاد وسیعی یافته است که حتی دستگاه های اجرائی نیز به آن اذعان دارند. وزارت کشور در یک آمار گیری اعلام میکند که تنها ۱۰ درصد مردم از وضع فعلی راضی هستند و بیش از نیمی از ناراضیان امیدی به تغییر و تحول از طریق پیشبرد سیاست های اصلاح طلبان حکومتی ندارند. دو گانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی به جایی رسیده است که ادامه اداره کشور را با دشواری های جدی روبرو کرده است. دستگاه های تحت فرمان ولی فقیه بدون اعتنا به دولت، سیاست های خود را مستقل پیش میبرند و دستگاه قضائی تحت کنترل خامنه ای وظیفه سرکوب و خفه کردن هر صدای اعتراضی را به صورت «قانونی» برعهده دارد. شورای نگهبان، مجلس تحت کنترل اصلاح طلبان را کاملاً بی اثر کرده و عملاً وظیفه قانون گذاری را از آن گرفته است. فقر، بیکاری، اعتیاد، فحشا و فساد در جامعه

بیداد می کنند. در عین حال میلیارد ها تومان ثروت این کشور توسط یک جمع محدود انگلی به تاراج برده می شود.

در چنین شرائطی است که خاتمی، در قالب یک گفتگوی طولانی با خبرنگاران، به این انتقادات پاسخ می دهد و همچون گذشته می کوشد تا با طرح برخی نکات، انتقادات اصلی را کم رنگ و بی اثر کرده و همچنان صفوف هواداران خود را حفظ کند.

خاتمی در مقابل نقد قانون اساسی، همچنان از آن دفاع کرده و آن را تنها قانون مورد قبول و راهگشای بحران اعلام می کند. وی همچنان اصرار بر این دارد که از تمام ظرفیت های قانون اساسی استفاده نشده است. وی همچنان بر این توهم دامن می زند که گویا اولاً امکان بهره گیری از تمامی بند های قانون اساسی وجود دارد و دوماً در چنین حالتی واقعا اصلاحات قابل اجرا خواهد بود. وی عاقدانه در نقد خود به بی اثر بودن تذکرات خود در باب نقض قانون اساسی اشاره می کند، بدون آنکه به دلایل این بی نتیجه بودن تذکرات اشاره کند و زیرکانه ولی فقیه را از زیر ضرب خارج می کند. وی همچنان میکوشد تا با توهم «مردم سالاری دینی» حداقل تا پایان دوره ریاست جمهوری خود، آرامش را در صفوف اصلاح طلبان حفظ کرده و از اقداماتی که وی را در موقعیت انتخاب و تصمیم گیری قرار دهد، پرهیز کند. تندروری را نکوهش می کند و به دفعات از طولانی بودن راه اصلاحات و لزوم صبر و مدارا صحبت می کند.

خاتمی همچون گذشته بر حفظ نظام تاکید دارد و با هرگونه ایده جدائی دین از حکومت مخالفت می کند. در صحبت خود نسبت های نادرست به آدم های مجهول می دهد و عنوان می کند که آنها که دم از جدائی دین از حکومت می زنند، در واقع دین ستیز هستند. دلیلی ندارد و نیازی نیز نمی بیند که توضیح دهد که بر چه اساسی چنین ادعای نادرستی را می کند. می گوید که جامعه ما مسلمان است و چنان وانمود می کند که دین مهمترین مسئله و دغدغه مردم است. خاتمی بهتر از هرکس از شکست حکومت اسلامی در تربیت نسل جوانی، مسلمان و مومن و معتقد، باخبر است. وی بهتر از هرکس می داند که حتی اگر اکثریت این نسل معتقدات مذهبی هم داشته

باشند، اسلام دغدغه ذهنی شان نیست. آنچه بیش از هر چیز این نسل را به طغیان واداشته است، همانا دخالت ها و امر و نهی های دینداران است. کسانی که به خود اجازه می دهند تا در کوچکترین و خصوصی ترین زوایای زندگی مردم دخالت کرده و برای آنها تکلیف روشن کند. به همین دلیل این نسل قبل از هر چیز به دنبال آزادی است.

نگاهی به این گفتگو و تاکیداتی که خاتمی دارد چنین نشان می دهد که روی سخن خاتمی این بار با رادیکال های اصلاح طلبان بوده است. وی به آنها هشدار داد که از خط خاتمی خارج نشوند. در عین حال به میانه روهای این جبهه امکان کافی داد تا با دلگرمی بیشتر در مقابل فشار آنها برای انجام اقدامات رادیکال تر مقاومت کرده و همچنان سیاست های گذشته را دنبال کنند.

امروز بخش هائی از «دوم خردادی ها» مسائلی را طرح می کنند که چند سال پیش بخشی از اپوزیسیون طرح می کرد و به اعتبار طرح آنها مورد لعن و نفرین دوستداران «دوم خرداد» قرار گرفت و به «براندازان خشونت طلب» متهم شد. این تغییر نشان از روند تحولات در جامعه ایران و صحت این تحلیل دارد که دمکراسی با حکومت دین ناسازگار است و حکومت دینی چه در ایران چه در هر نقطه دیگر جهان جز به دیکتاتوری و سرکوب و خفقان؛ به چیز دیگری منجر نخواهد شد. دمکراسی تنها آنگاه ممکن است که قدرت به دست مردم باشد و مردم خود آزادانه و آگاهانه اداره جامعه را تحت کنترل داشته باشند.

آقای خاتمی می تواند همچنان بر توهمات خود باقی بماند و آرزوی شکل بخشیدن به یک حکومت دینی مردم سالار!! را در ذهن خود سال های سال بپروراند. اما واقعیت های سخت زمینی برخی از دو آتشه ها را به پذیرش برخی از «ممنوعه» ها ناگزیر کرده است. این روند ادامه خواهد یافت. واقعیت ها به مراتب از نیروهای ماوراءالطبیعه و ایدئالیستهای مذهبی پر زور تر بوده و نهایتاً سد اوهام و خیالات را خواهند شکست و قوانین سخت زمینی خود را بر احکام آسمانی پاسداران جهل و خرافات حاکم خواهند کرد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

کارزار دفاع از ناصر زرافشان ادامه دارد

ناصر زرافشان، وکیل خانم سیما پوینده همسر محمدجعفر پوینده یکی از قربانیان قتل های زنجیره ای است که در سال ۱۳۷۷ توسط ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. به موجب حکم دادگاه نظامی تهران وی به ۵ سال حبس و پنجاه ضربه شلاق محکوم شده و پس از تایید این حکم در مرحله تجدیدنظر، از ۱۶ مرداد ماه دستگیر و زندانی شده است.

زرافشان متهم است که به چگونگی برگزاری محاکمه قاتلان در دادگاه نظامی تهران اعتراض کرده و برخی از اسرار این پرونده را فاش ساخته است.

بنیال اعلام محکومیت زرافشان، موج اعتراض وسیعی در داخل و خارج از کشور برپا شده و بسیاری از مردم به همراه سازمان ها و انجمن ها و شخصیت های سیاسی، فرهنگی و ادبی، با انتشار ده ها اطلاعیه، و برگزاری جلسات و همایش های اعتراضی، خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط زرافشان شده اند. همچنین نهادهای دموکراتیک در خارج از کشور با مراجعه به سازمان های بین المللی حقوق بشر و دولت های مختلف، از آن ها خواسته اند که به کارزار بزرگ برای آزادی بی قید و شرط و فوری دکتر ناصر زرافشان بپردازند.

سلاحی است که صاحب حقوق دان آن با وجود این که تحت تعقیب بوده و در اختفای آن کوچک ترین زحمتی به خود نداده است؟

کانون نویسندگان ایران از همان نخستین روز های بازداشت اولیه ناصر زرافشان اعلام کرده بود که اتهامات وارده واهی است و این پرونده سازی علیه او مانع تراشی بر سر راه دفاع از حقوق بازماندگان قتل های سیاسی است. اما این ماجرا، روز به روز، چنان پیچیده تر شده است که گوئی تنها راه پایان دادن به آن حذف ناصر زرافشان از این پرونده است.

اکنون، ما به این وسیله مراتب اعتراض شدید خود را به اجرای حکم صادر شده اعلام می کنیم و خواهان لغو این حکم هستیم. هم چنین از نویسندگان، فرهیختگان، روشنفکران و مردم شریف ایران و نیز همه نهاد های حقوقی و فرهنگی جهان می خواهیم که به این مسئله توجه کنند و به ما یاری دهند تا به هر شیوه ممکن موجبات آزادی ناصر زرافشان فراهم گردد.

کانون نویسندگان ایران

۱۳۸۱/۵/۲۳

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

زرافشان را آزاد کنید!

آزادی خواهان ایران و جهان!

دکتر ناصر زرافشان وکیل مدافع قربانیان قتل های زنجیره ای بازداشت و روانه زندان اوین شد. همان گونه که در بیانیه خانواده های فروهر، مختاری و پوینده آمده است: دکتر ناصر زرافشان، وکیل شجاع و آزاده ی بازماندگان قربانیان قتل های زنجیره ای تاوان حقیقت جویی، عدالت خواهی و تلاش برای آزادی و امنیت مردم ایران را می پردازد.

به گفته وکیل مدافع زرافشان، وی برای تحمل زندان و ۵۰ ضربه ی شلاق تحت معاینات پزشکی قرار گرفته است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، ضمن اعتراض شدید به این رفتار ضد انسانی، خواهان آزادی فوری دکتر زرافشان، عضو فعال کانون نویسندگان ایران و وکیل پیگیر پرونده ی قتل های زنجیره ای است.

بیانیه خانواده های قربانیان قتل های

سیاسی آذر ۱۳۷۷

درباره بازداشت دکتر ناصر زرافشان

مردم آزاده ایران،

دکتر ناصر زرافشان وکیل شجاع و آزاده ما، بازماندگان قربانیان قتل های سیاسی آذر ۱۳۷۷ تاوان حقیقت جویی، عدالت خواهی و تلاش برای آزادی و امنیت مردم ایران را می پردازد.

محاکمه و بازداشت دکتر زرافشان به بهانه های واهی، حلقه تازه ای از زنجیره اقداماتی است که از آغاز در جهت پایمال کردن حقوق قربانیان و لوث کردن این پرونده ملی انجام گرفت.

در این مدت اراده ای با همه امکانات خود به سرکوب هر حرکت دادخواهانه ای پرداخته که در صدد افشای پرونده ی حذف دگراندیشان بوده است.

ما ضمن گرامیداشت تلاشهای حق طلبانه ی دکتر زرافشان و شجاعت و ایستادگی وی در این راستا، خواستار آزادی بی قید و شرط او و پاسخگویی مسئولان ذیربط به شما مردم ایران هستیم.

در اعتراض به این دسیسه ی غیرانسانی هم صدا شویم، به امید روزی که دیگر هیچ ایرانی به جرم حق گویی کشته نشود و به زندان و شلاق محکوم نگردد.

خانواده های فروهر، مختاری و پوینده

۱۹ مرداد ماه ۱۳۸۱

بیانیه کانون نویسندگان ایران

خطاب به آزاد اندیشان ایران و جهان

پیش آمد آن چه نباید!

چه گونه می توان باور کرد که ناصر زرافشان عضو کانون نویسندگان ایران و وکیل مدافع خانواده های قربانیان قتل های سیاسی سال ۱۳۷۷، هم اکنون در زندان به سر می برد؟ با که می توان گفت که اتهام او افشای اسرار دولتی و نگاه داشتن سلاح در دفتر وکالت بوده است؟ از که می توان پرسید که این چگونه اسراری است که هیچ کس از ماهیت آن خبر ندارد؟ و آن چگونه

برخورد با ناصر زرافشان و نویسندگان و هنرمندان آزاد اندیش، برخوردی سیاسی و در جهت پایمال کردن حقوق انسانی و اجتماعی مردم ایران است.

مردم آزاده ایران!

رئیس جمهور و برخی مقامات ذریبطه هنگام فوران خشم عمومی در برابر این قتل های سیاسی، وعده هائی برای بازدارندگی جریان های کور دل و آزادی کش دادند و قرار گذاشتند که به نظر خودشان «چشم فتنه» را کور کنند. اما برخلاف همه وعده و وعید ها، تأیید حکم ناصر زرافشان، سرآغاز فشار های بعدی علیه همه نهاد های مستقل و مردمی و نویسندگان آزاد اندیش و ادامه تهدید و تعطیل مطبوعات و آزادی های مدنی در سرزمین ماست. از هم اکنون تحدید، تحریک و آزار های جانبی در کنار صدور رای ناصر زرافشان آغاز شده است.

ما با این نامه فریاد دادخواهی خود را به گوش همه نهاد های بین المللی حقوق بشر و مجامع نویسندگان آزاده جهان می رسانیم و با قاطعیت خواهان لغو فوری حکم و آزادی ناصر زرافشان هستیم و از هر راهکار مناسب در این جهت پشتیبانی می کنیم.

خواستار آزادی فوری ناصر زرافشان هستیم!

بالاخره بعد از ماه ها تهدید، دادگاه های مدافع آمران قتل های زنجیره ای آقای ناصر زرافشان، و کیل مدافع خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای را دستگیر و روانه زندان نمودند. آن ها اول آقای زرافشان را تهدید به سکوت کردند. بعد با مشاهده پافشاری او در افشای واقعیت قتل های زنجیره ای، پرونده ای برای او دست و پا کردند و دست آخر در یک دادگاه فرمایشی او را به پنج سال زندان و پنجاه ضربه شلاق محکوم کرده و روز ۱۶ مرداد ماه او را دستگیر و روانه زندان ساختند.

دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی طی هفته های اخیر فعال تر شده است و سیاست سرکوب رژیم را در تمامی عرصه ها شدت بخشیده و هر ندای دگراندیشانه را با سلاح بازداشت، توقیف پاسخ می دهد. بستن روزنامه ها و به دادگاه کشاندن مسئولین نشریات همچنان ادامه دارد. روزنامه های «آینه» و سپس «روزنو» (هنوز منتشر نشده) در یک روز توقیف شدند. دستور جلب مسعود بهنود که هم اکنون در خارج از کشور به سر می برد، به فرودگاه مهر آباد ابلاغ شده است. آقای فریبرز رئیس دانا به اتهام واهی مصرف مواد مخدر بازداشت و پس از تهدید، آزاد می گردد. شش نفر از وکلای مدافع کشور به جرم دفاع از پرونده های دانشجویی، قربانیان قتل های زنجیره ای، پرونده نیروهای ملی - مذهبی و دیگر پرونده های ساختگی به ممنوعیت شغلی و تحمل زندان و جریمه های نقدی محکوم گشته اند. آقای ناصر زرافشان، وکیل مدافع خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای بازداشت و بلافاصله به زندان اوین منتقل شده است.

ما خواستار توقف موج جدید یورش به حقوق و آزادی های مردم، آزادی بی قید و شرط آقای ناصر زرافشان و تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران هستیم. ما خواهان رفع ممنوعیت از تمامی نشریات و آزادی دست اندرکاران و فعالین مطبوعاتی کشور می باشیم.

ما از تمامی نیرو های آزادی خواه و مترقی می خواهیم با تمام امکاناتی که در اختیار دارند، با اعتراض علیه اقدامات اخیر حکومت در ایران صدای آزادیخواهان و روزنامه نگاران کشور را به گوش جهانیان برسانند و خواهان تحت فشار قرار دادن رژیم جمهوری اسلامی توسط نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر شوند.

با تشدید کارزار علیه اقدامات سرکوبگرانه رژیم، خواستار آزادی فوری ناصر زرافشان و تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی شویم.

هیات اجرایی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

۱۷ مردادماه ۱۳۸۱ / ۸ اوت ۲۰۰۲

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) افکار عمومی آزادی خواه ایران و جهان را به اعتراض یک پارچه علیه نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی و قضایی آزادیخواهان فرا می خواند و از همه می خواهد که برای آزادی دکتر ناصر زرافشان و همه ی زندانیان عقیدتی و سیاسی به اقدامی فراگیر و عاجل بپردازند.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱۳ اوت ۲۰۰۲

خواهان آزادی بدون قید و شرط ناصر

زرافشان هستیم

بیانیه جمعی از فعالین سیاسی - اجتماعی و فرهنگی در خارج از کشور در اعتراض به محکومیت ناصر زرافشان

ما امضاء کنندگان متن زیر اعتراض شدید خود را به احکام غیرانسانی دادگاه جمهوری اسلامی ایران علیه دکتر ناصر زرافشان و کیل شجاع و آزادیخواه خانواده های قربانیان قتل های سیاسی آذر ماه سال ۱۳۷۷ اعلام کرده و خواهان آزادی بدون قید و شرط وی می باشیم.

ما، محکومیت و زندانی ساختن دکتر ناصر زرافشان را بخشی از تلاش های آمران قتل های سیاسی زنجیره ای می دانیم که با این مجازات های غیرعادلانه، از وی که با شجاعت در جهت روشن کردن حقایق این قتل ها از هیچ کوششی فروگذار نکرد انتقام گرفته اند. ما، از تلاش های صمیمانه دکتر ناصر زرافشان برای روشن شدن حقایق این جنایات تکان دهنده قدردانی می کنیم.

صدور حکم شلاق و اساسا توسل به شلاق علیه هر کسی غیر انسانی و تهدید دکتر ناصر زرافشان به شلاق زدن حامل پیامی بمراتب ضد بشری و بهی می تر برای تمامی روشنفکران و افراد دی گری همچون اوست. مضاف بر این که آمران صدور چنین احکامی به خوبی می دانند که دکتر زرافشان بی همتا است و شلاق زدن و زندانی کردن وی سلامت او را بیش از پیش به مخاطره خواهد انداخت.

ما از همه آزادیخواهان کشور و مجامع ایرانی و بین المللی مدافع حقوق بشر می خواهیم از تلاش در جهت لغو حکم محکومیت و برای آزادی دکتر ناصر زرافشان از آن چه در توان دارند کوتاهی نکنند.

با بیش از ۸۵۰ امضاء

بیانیه جمعی از نویسندگان و روشنفکران

در باره ابرام حکم و بازداشت ناصر زرافشان

۸۱/ ۵ / ۲۰

مردم شریف و آزاده ایران!

همان طور که می دانید محاکمه و صدور حکم محکومیت ناصر زرافشان و ابرام رای در دادگاه تجدید نظر، و سرانجام بازداشت وی در شامگاه ۱۶ مرداد ۱۳۸۱ و انتقال به زندان، مایه نگرانی و انزجار همگان شده است.

ناصر زرافشان که عضو فعال کانون نویسندگان ایران، عضو کمیته پیگیری پرونده قتل های موسوم به زنجیره ای و وکیل مسئول و شجاع خانواده های محمد جعفر پوینده و محمد مختاری، دو تن از اعضای دبیرین کانون نویسندگان ایران است، در این محاکمه، در واقع هزینه سنگین دفاع از این قربانیان را می پردازد.

ناصر زرافشان به اتهام واهی افشای اسرار دولتی، که هرگز اسرار نبوده است، نگهداری سلاحی که وجود خارجی نداشته، به پنج سال زندان و پنجاه ضربه شلاق محکوم شده است.

۲۸ مرداد در یک نگاه!

مسعود فتحی

در تاریخ هر کشوری روز هائی هستند که مفهومی فراتر از یک روز یافته اند. روز هائی که از ورای نسل ها بازگشت به گذشته را ناگزیر می کنند و عبور از آن ها در گذرگاه هر سال باز اندیشی در باره حوادث تاریخی را که در مسیر رشد و تحول یک جامعه نقشی قاطع ایفا نموده اند، اجتناب ناپذیر می سازند. ۲۸ مرداد از این روز هاست.

۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هرگز از یاد ها نخواهد رفت. نه به این خاطر که این روز در تاریخ تلاش برای دموکراسی در ایران یک روز شوم بوده است. بلکه به این خاطر که در این روز یک ورق مهم از تاریخ کشور ما ورق خورده است و حوادث این روز از این منظر نه محصول فقط آن روز که نقطه پایانی بر یک دوره از کشمکش بین نیرو های اجتماعی مختلف در به دست گرفتن سکان تحولات در جامعه بوده است.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرنوشت یک مقطع تاریخی معین رقم خورد و تلاش های بعد از سال ۲۰ و سقوط رضا خان برای اعاده دموکراسی بالاخره با توسل به سلاح کودتا درهم شکسته شد، اما

در عین حال مردم کشور ما در مصاف طولانی با استبداد و حق تعیین سرنوشت خود، از نیرو های حافظ و حامل استبداد تاریخی در این کشور شکست دیگری خوردند. انقلاب مشروطیت انقلابی علیه استبداد و خودکامگی بود. این انقلاب در نخستین گام ها استبداد را عقب نشاند. حکومت قانون را به آن تحمیل کرد. اما هنوز یک دوره قانونگذاری نیز به پایان نرسیده بود که مجلس به توپ بسته شد. از یک طرف اشرافیت و دربار که به قدرت لجام گسیخته معتاد شده بودند، حق حاکمیت مردم و محدودیت حوزه اقتدار خود را بر نمی تافتند، از طرف دیگر با گسترش عناصر اولیه حقوق و آزادی های فردی، متشرعین و مرتجعین، هم چون شیخ فضل الله نوری، در مشروطیت از دست رفتن سلطه خود بر حیات فردی آحاد جامعه را می دیدند. دستور محمد علی شاه برای به توپ بستن مجلس از همین رو نیز، حمایت طرفداران حکومت مشروعه یعنی حکومت متکی بر شرع را در مقابله با حکومت مشروعه و قانون به دنبال داشت. فقط شیخ فضل الله نوری نبود که بعد از به توپ بستن مجلس به شاه نجات اسلام را تبریک می گفت و این که از ممالک محروسه اسلام با شلیک این توپ ها بر گنبد مجلس و به دار آویختن صور اسرافیل و .. در باغ شاه، رفع فتنه شده است. بسیاری از متشرعین وقت چنین می اندیشیدند و در نهان در پشت سر استبداد صف کشیده بودند و به همین دلیل نیز علمای طرفدار مشروعه مثل بهبهانی و دیگران همواره زیر فشار بودند که از قوانین شرعی عدول نکنند. آثار این فشار علما بر مشروعه خواهان هم چون آثار آن توپ ها علیرغم شکست حامیان محمد علی شاه و به دارکشیدن شیخ فضل

الله، بر چهره مشروطیت بر جای ماند و در هیات متممی بر قانون اساسی مصوب مجلس اول ظاهر شد که همه آن قانون و حکومت قانون را عملاً زیر سوال می برد و برای اولین بار چند فقیه را تحت عنوان شورای نگهبان ناظر بر مصوبات نمایندگان ملت می ساخت. هر چند بازوی دیگر استبداد یعنی محافل لجام گسیخته قدرت بعد از شکست از مبارزان مشروطیت نیز نه فقط امکان پیاده شدن به اصول مصوب قانون مشروطیت و احقاق حقوق ملت ندادند، بلکه بر خواست اجرای اصول مورد نظر پای دیگر استبداد در ایران یعنی مشروعه طلبان نیز وقعی ننهادند. آن ها بخصوص در دوره رضا خان متمم قانون اساسی که هیچ، خود قانون اساسی را در عمل ملغی نمودند.

آن چه که در ۲۸ مرداد ۳۲ اتفاق افتاد، اتحاد مجدد دو بازوی استبداد در تاریخ معاصر ایران علیه نیروی دموکراسی و حکومت قانون بعد از این ائتلاف منافع کوچک در فردای کودتای خزنده اشان علیه مشروطه خواهان در مراحل پایانی انقلاب مشروطه بود. تلاش رضا شاه برای مدرنیزه کردن کشور از پالا و با توسل به تنها شیوه ای که او آن را می شناخت، یعنی به زور سرنیزه، بخصوص تلاش او برای خلع لباس از روحانیت و کشف حجاب، دره عمیقی از بی اعتمادی بین او بعنوان نماینده قلدرد مسلك استبداد در اشرافیت ایران و مشروعه طلبان ایجاد کرده بود که همین امر هم در سال های بعد از سقوط رضا شاه برخی از متشرعین از جمله آیت الله کاشانی را به سوی همدلی با جنبش ملی کردن صنعت نفت و تلاش جبهه ملی به رهبری دکتر محمد مصدق برای اعاده دموکراسی و حقوق ملت کشاند. در سال ها و ماه های نزدیک به ۲۸ مرداد ۳۲، این نزدیکی به جنبش ملی، از همان هنگام که تعهد به حقوق مردم جدی تر شده بود، به پایان خود نزدیک شده و در آستانه ۲۸ مرداد اتحاد دو محور استبداد علیه دموکراسی و حکومت قانون تکمیل شده بود. دربار و متشرعین به توافق رسیده بودند که از هیچ اقدامی علیه دولت دکتر مصدق و روند دموکراسی

اتحادیه اروپا باید

پاسخ گوی گسترش روابط سیاسی و اقتصادی اش با جمهوری اسلامی ، در برابر افکار عمومی ترقی خواه باشد !

« خاویر سولانا » ، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا که به دعوت « خرازی » وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی وارد تهران شده بود از نتیجه مذاکراتش با مقامات رسمی و سران رژیم ابراز خرسندی نمود و بر گسترش همکاری های تجاری ، سیاسی و پارلمانی دوسویه تاکید نمود. وی همچنین گفت که اتحادیه اروپا تصمیم گرفته است که مذاکرات برای توافقات تجاری با جمهوری اسلامی را پیش ببرد و عنوان نمود که موضوعات سیاسی از جمله حقوق بشر و جنگ علیه تروریسم نیز باید در توافقات در نظر گرفته شده و ایران باید موضع خود را نسبت به تولید سلاح های کشتار جمعی ، مسائل خاورمیانه و اصلاحات سیاسی و اقتصادی روشن نماید.

« خاویر سولانا » ، اولین و آخرین سیاستمدار اروپایی نیست که این دست سیاست ها و تمایلات و منجمله رعایت حقوق بشر در ایران را عنوان می دارد اما آنچه که در عمل جاری می گردد همانا سیاست حمایتی اتحادیه اروپا از جمهوری اسلامی بوده و در آینده نیز خواهد بود.

« خاویر سولانا » ، از این که عبارت « دموکراسی اسلامی » را در ایران از دهان مسئولین شنیده است بسیار خرسند شده است اما هم او و هم دیگر شرکایش در اتحادیه اروپا خیلی خوب می دانند که حکومت مذهبی ایران ، نه در رابطه با مردم اصلاحاتی را انجام خواهد داد و نه سیاست خارجی اش دست برداشتن از حمایت از باندهای اسلامی در منطقه می باشد. اما باز همان سمفونی نامطبوع نواخته می شود ، چرا که منافع اقتصادی عمده ترین دلمشغولی دولت مردان اروپایی است .

در مقطعی که رژیم در کلیت خود به بن بست رسیده و مبارزات آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ، حکومت را نشانه گرفته است این چنین دیپلماسی هایی نه دردی از رژیم دوا خواهد نمود و نه خاطره خوبی در مردم ما به جای خواهد نهاد.

هیات اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۰ مرداد ۱۳۸۱ / ۱ اوت ۲۰۰۲

یاران او حکومت مشروعه او را محور قانون اساسی ساختند. بساط سنگسار را در میادین شهر ها و در خیابان ها پهن کردند ، دار و درفش را در سراسر کشور برافراشتند و اکنون نزدیک به ربع قرن است که شعبه دیگر کودتا ، یعنی متشرعین بر سرنوشت جامعه ما چنگ انداخته اند و تلاش برای دمکراسی ، در سال ۵۷ هم با وجود دومین انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر کشور ما ، به یک استبداد سیاه فرجامیده است.

*
۲۸ مرداد فقط در سال ۳۲ نبود که روز تلخی در حیات مردم کشور ما شد. جمهوری اسلامی نیز ۲۸ مرداد مخصوص خود را داشت. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ ، تنها چند ماه بعد از انقلاب بزرگ مردم ایران ، آیت الله خمینی دستور حمله به کردستان و نیز بستن و ممنوع کردن ده ها روزنامه و نشریه را صادر کرد و صادق خلخالی حاکم شرع حکومت اسلامی از هر کدام از شهر های کردستان که گذشت ، از کشته ها پشته ساخت و خون ده ها و صد ها بیگناه را برای ایجاد خوف و وحشت از استبداد مذهبی جدید بر خاک ریخت . و در سراسر ایران خلخالی های دیگر به «جراحی کردن خنده» از لب ها با ساطور و قمه و قداره پرداختند ، کاری که در ۲۴ سال گذشته ، همواره ادامه داشته و هم چنان ادامه دارد ، اما آرامش خاطر چندانی برای مستبدین به بار نیاورده است و همواره هراس از آینده تاریکی همچون آن چه که متحدین آن ها در ۲۸ مرداد ۳۲ ، در بهمن ۵۷ تجربه کردند ، در چهره و در اعمالشان هویدا است.

در ایران کوتاهی نکنند و به کمک انگلیس و مهم تر از همه حمایت مالی و تحت سرپرستی ایالات متحده ، با شرکت فعال در کودتای ۲۸ مرداد چنین نیز کردند.

۲۸ مرداد پیروزی اتحاد بین دو بخش مهم اردوی استبداد در ایران یعنی اشرافیت و دربار با زعمای مذهب و شریعت علیه نیروی دمکراسی و آزادیخواهی و احیای حقوق انسانی در ایران بود.

این اتحاد بین اردوی استبداد مثل اتحاد این دو در به گور سپردن جنبش مشروطه نیز چندان نپایید. در آغاز دهه چهل دربار و رژیم کودتا در مقابل فشار های اجتماعی و حتی خارجی مجبور شد دست به برخی رفرم ها از جمله به رسمیت شناختن حق رای برای زنان دست بزند و تقسیم اراضی و برجیدن بساط پوشیده سیستم فئودالی را در دستور خود قرار دهد. این اقدامات مورد مخالفت شدید روحانیت و متشرعین قرار گرفته ، بخصوص به رسمیت شناختن حق رای برای زنان تعالیم ارتجاعی و ضد انسانی برخی از آنان را شدیداً زیر سوال می برد. همین امر هم منشا اختلاف جدیدی در اردوی استبداد گشت و بخشی از روحانیت شیعه را به مقابله ای آشکار علیه رژیم شاه کشاند.

در انقلاب بهمن هنگامی که مبارزات مردم ایران علیه استبداد سلطنتی در حال اوج گیری بود ، مشروعه نیز در اپوزیسیون حکومت حضور چشمگیر داشت و فرزندان شیخ فضل الله نیز ، بسیج نیرو می کردند و دست آخر نیز بعد از سقوط شاه و با استفاده از خلا بزرگ سیاسی ، قدرت را قبضه کردند و آیت الله خمینی بعد از جلوس بر حکومت ، علناً از آموزه های شیخ فضل الله دفاع کرد و

دیپلماسی، چانه زدن در بالا!

همایون فرهادی

سخن های گفته شده درباره رعایت حقوق بشر دلخور باشد. امریکا و دولت های دیگر نیز باید نسبت به رعایت حقوق بشر کارشان را همچنان ادامه دهند. آخر این مجاز و مجیز چیدن ها را جز انشانویسی نام دیگری می توان نهاد. از کی دولت های امپریالیستی و رژیم های دیکتاتور قرار بوده که حقوق بشر را برای مردم به ارمغان بیاورند که حالا چنین رسالتی برای آنها قائل می شوید.

ما ایرانیان که سنت های نیک و درخشان فرهنگی و ادبی داریم مخالف زبان و مفاهیم مرگ خواهانه سران رژیم در مورد امریکا می باشیم. از گفتن این جملات و آویزان کردن این همه مدال، چه چیزی را می خواهید به خواننده برسانید. این که ما مودییم و فحش دادن بد است. چرا مردم را مسخره کرده اید. سنت های نیک و درخشان فرهنگی و ادبی چه ارتباطی دارد به مخالفت توده ها نسبت به رژیم حاکم بر ایران و یا سیاست های امپریالیسم امریکا؟ خواستی چون مرگ بر جمهوری اسلامی و یا مرگ بر امپریالیسم آیا به فرهنگ خوب و بد ربطی دارد و یا تبلور خواست توده ها برای نابودی چنین بربریت هایی است؟ آویزان شدن به شعارهای زیبایی چون صلح، همکاری های متقابل سودمند و... بدون در نظر گرفتن زمان و مکان و مخالفین آن، تا به حال چه دردی را از مردم ما و جهان حل کرده است که از این به بعد بکنند.

اما مسئله اصلی کجاست و جایگاه چنین بیانیه هایی در وضعیت کنونی چیست؟ اصلی ترین مسئله در کجا قرار گرفتن و از چه پرنسیپ هایی دفاع کردن است. آیا در کنار توده های مردم چه در داخل ایران و چه در عرصه بین الملل قرار داشتن و برای تحقق خواسته های آنان مبارزه کردن، یا در کنار مناسبات دولت ها و چانه زدن ها، آن هم از موضع ضعف؟ از کدام مطالبات عمومی دفاع کردن و ادامه دادن مبارزه با عوامل اصلی تمام نابسامانی های بشریت و گام برداشتن در راه چه چشم اندازی؟

عامل اصلی تیره روزی های حاکم، مناسبات ناعادلانه و استثمارگرانه نظام سرمایه داریست. سرمایه چه با ماسک نتولیرالیسم و چه با ماسک دیکتاتوری، هدفی جز تحمیل هژمونی مناسبات خود را بر توده ها دنبال نمی کند. استبداد، فقر، گرسنگی، بیکاری، جنگ، دانه های به هم پیوسته زنجیری هستند که به وجودآورندگان سرمایه داران می باشند. یکی آقایی می کند و دیگری کارگزار او در یک محدوده جغرافیایی است. هرگونه مخالفت خوانی و هژمونی خواهی را تاب تحمل نیست. بنیادگرایان اسلامی تا زمانی که موی دماغ نباشند اتفاقا از سوی مخالفین ظاهری آنان در عرصه بین الملل پشتیبانی می

این یکی هم درست شود دیگر خواست اکثریت مردم ایران برآورده خواهد شد. نویسندگان ضدامپریالیست و اردوگاهی قدیمی بدجوری از لبه بام افتاده اند. بعد از نامه نوشتن به رئیس جمهور امریکا و خود را در گود دولت مردان انداختن، این بار رایزنی میان رژیم جمهوری اسلامی و امریکا را انتخاب نموده اند.

چرا مصالح و منافع مردم ایران را به مخالفت رهبر جمهوری اسلامی و نهادهای غیرانتخابی در رقابت با نهادهای انتخابی متصل می کنید. چرا از آستین خود، انتخاب و انتصاب را در جمهوری اسلامی بیرون می آورید. با این نسبت ها چه چیز را می خواهید تبلیغ کنید. حرف هایتان را روشن تر بگویید و بی جهت مردم را وجه المصلحه باختن ها قرار ندهید.

این که رهبر جمهوری اسلامی در قبال مسئله فلسطین با امریکا اختلاف دارد و از نظر شما پذیرفتنی نیست و نمی تواند دلیلی برای عدم عادی سازی روابط میان دو کشور باشد آیا به یک معنا کم اهمیت جلوه دادن مسئله فلسطین نیست؟ یعنی چه که به خاطر رودروایی با موضع و توقع اسلام گرایان افراطی در سایر کشورها، رهبری جمهوری اسلامی مخالف آغاز مذاکرات مستقیم و مناسبات دیپلماتیک با امریکاست؟ جمهوری اسلامی سیاستی غیر از بنیادگرایان اسلامی ندارد و یکی از عوامل به آتش کشیدن منطقه بوده و می باشد و سیاستی همسان با دولت صهیونیستی اسرائیل و امریکا را دنبال می کند.

بیانیه اتهام مداخله امریکا در امور داخلی ایران را تا قبل از انقلاب مستند قلمداد می کند و بعد از آن را عمدتا اظهار نظر درباره حقوق بشر از سوی دولتمردان امریکایی دانسته و آن را مداخله به حساب نمی آورد. به جملات زیر در بیانیه توجه کنیم: از نظر ما مسئولین جمهوری اسلامی ایران البته مجازند از برخی مواضع و نقطه نظرهای اعلام شده از سوی دولت های غربی، به شمول امریکا، از جمله از برخی مفاد بیانیه دوازدهم جولای رئیس جمهور امریکا ناخشنود باشند اما مجاز نیستند اظهارنظرهایی از آن دست را مداخله در امور داخلی ایران تلقی کنند. پس هر نوع تمکین دولت امریکا یا سایر دول، مبنی بر سکوت در مورد وضعیت ناهنجار حقوق بشر در ایران را به خواست راس حاکمیت جمهوری اسلامی، عدول از تعهدات این دولت ها در قبال رای دهندگان و در قبال منشور سازمان ملل تلقی می کنیم.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که یکی از نمونه های توحش و بربریت و ناقض خشن و وحشیانه حقوق بشر در جهان است مجاز گردیده که از

بیانیه ای با امضای گروهی که خود را صاحب نظران و فعالان فرهنگی، سیاسی، اجتماعی ایرانی معرفی می کنند با تیتراژ « ما خواهان آغاز گفتگوهای رسمی و مستقیم میان دولت های ایران و ایالات متحده امریکا هستیم » منتشر شده است. نویسندگان و مدافعین این بیانیه که از اظهارات بوش در مورد ایران به وجد کودکانه ای آمده اند از آن به عنوان تعبیر و یا تغییر دولتمردان امریکا نسبت به مردم ایران یاد می کنند و پیروزی محافل قدرتمند غیر جنگ افروز را در هیات حاکمه امریکا، اروپا، ژاپن و روسیه بر جنگ افروزان امریکا و دولت اسرائیل تبلیغ می کنند.

اگر تا دیروز ایران جزو سه کشور خبیث و شیطانی قرار داشت و حجت بر این بود که موشک باران شود، این بار در زمره کشورهای قلمداد شده که قرار است برای آنها حقوق بشر سوقات آورده شود.

نویسندگان این بیانیه یادآور شده اند که مشکلات و موانع احیای مناسبات عادی میان امریکا و ایران، محدود به مخالفت های محافلی در رژیم جمهوری اسلامی و دولت امریکا نبوده بلکه نتیجه زخم های به جای مانده از تاریخ بر حافظه میلیون ها شهروند در هر دو کشور است. اگر امریکا کودتای بیست و هشتم مرداد سی و دو را سازمان داد، جمهوری اسلامی نیز گروگان گیری سفارت امریکا در تهران را، پس آن به این در و چون رفتارهای حاکم بر ایران و نفرت از امریکا همچنان دنبال می شود پس تلاشی پی گیر و بی وقفه را از هر دو سو طلب می کند.

بازار مکاره مولوی تهران است. همه چیز را در یک دیگ بی سروته به نام روابط دیپلماتیک و عادی سازی روابط میان کشورها، آن هم در محدوده سیاست های دولتی در ایران و امریکا، ریخته و انتظار دارند که مردم تحسینشان کنند. نماینده جناحی از حکومت اسلامی ظاهرا می خواسته این دیگ همه جوش را حمل کند اما باز دیگر رئیس جمهور منتخب، فرصت های زیاد و مهم را پس از دوم خرداد از دست داده است و سکوت و مدارای خاتمی و مخالفت رهبر، موانع این عادی سازی روابط بوده اند و آن هم درست سر بزنگاه و زمانی که اکثریت مردم ایران برای رفع تنشج و خصومت، استقرار مجدد روابط دیپلماتیک میان ایران و ایالات متحده را خواستارند.

سیاست را محدود کردن به علائق برخی محافل دولتی، ساده کردن سیاست و منافع دولت هاست. مگر امریکا در حال حاضر که تنها با جمهوری اسلامی و یکی دو تا کشور دیگر رابطه رسمی دیپلماتیک ندارد با بقیه کشورها چه برخورد و مناسباتی را برقرار کرده است که اگر

برای یاری رساندن به پناه جویان در ترکیه ، با تمام توان بکوشیم !

ترکیه ، وطن نفرین شده دوم بسیاری از ما تبعیدیان ایرانی ، گذرگاه ناامنی برای فعالین سیاسی برای رفتن به تبعیدگاه اصلی بوده است. دفتر کمیساریای پناهندگی سازمان ملل در ترکیه نیز که مسئول پاسخ گویی به درخواست هزاران نفر از جان به دربرندگان رژیم های ضد مردمی و ارتجاعی جمهوری اسلامی و دیگر دیکتاتوری های منطقه می باشد ، همیشه خود را با سیاست های بین المللی دیکنه شده تنظیم کرده و از در اختیار نهادن امکانات مناسب حقوقی، رفاهی و درمانی به متقاضیان پناهندگی خودداری کرده است. بارد کردن بسیاری از تقاضاهای پناهندگی ، دست پلیس ترکیه را برای بازگرداندن پناهندگان به کشورهای متبوعشان باز گذاشته تا دولت ترکیه بر اساس موافقت نامه های امنیتی با کشورهایی چون ایران به باز فرستادن آن ها ادامه دهد.

در حال حاضر ، تعداد زیادی از پناه جویان کرد ایرانی که چندین سال از زندگی پناهندگی شان را در کردستان عراق گذرانده و به دلیل شرایط ناامن و بی ثبات عراق و فعال بودن باندهای تروریستی جمهوری اسلامی در منطقه راهی این سرزمین نفرین شده گردیده اند پس از ماه ها انتظار ، نامه ای از دفتر کمیساریای پناهندگان سازمان ملل در شهر وان ، مبنی بر رفع مسئولیت خود از فرستادن پناه جویان به کشور ثالث دریافت داشته اند .

پناهندگانی نیز که جواب دوم را دریافت کرده اند و پرونده آن ها در دفتر سازمان ملل بسته اعلام شده است در معرض جدی دیپورت قرار دارند و خطر بازپس فرستادن آن ها را تهدید می کند.

مبارزه برای به رسمیت شناختن و اجرای حق پناهندگی ، از جمله وظایفی است که در مقابل تک تک نیروهای ترقی خواه در تمامی جهان قرار دارد. باید با تمام امکاناتمان به یاری پناه جویان برخیزیم.

با تماس با دفاتر نهادهای مستقل بین المللی ، تهدید جانی پناه جویان کرد ایرانی را در ترکیه را به آن ها تذکر دهیم و خواهان رسیدگی جدی و مسئولانه به شرایط دشوار این پناه جویان گردیم.

ما بار دیگر پشتیبانی خود را از خواست های برحق و انسانی پناه جویان اعلام می نمایم و در حد توانمان در این راه می کوشیم.

هیات اجرایی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران
۶ شهریور ۱۳۸۱ / ۲۸ اگوست ۲۰۰۲

زمانی و ملی گرایی بی پایه ، یک باره ایجاد روابط دیپلماتیک با آمریکا خواست اکثریت مردم خوانده می شود.

در شرایطی که جمهوری اسلامی تمام بدل هایش به بن بست رسیده اند و هیچ اعتباری نه برای مردم و نه در عرصه بین المللی دارد و مردمی که جان به لبشان رسیده و برای راه یافت هایی برای آینده خود حرکت می کنند ، در شرایطی که جناح های داخلی رژیم روغن برآب شده و حاکمیت مخوف و مافیایی جمهوری اسلامی مانند آکواریومی که همه می توانند آن را نگاه کنند و در کوچه و خیابان ، کارخانه و دانشگاه ، تاکسی و اتوبوس ، در صف و در خانه تمام اسرارش برملا شده است دلخوش کردن گروهی که خود را صاحب نظر اطلاق می کنند در حمایت از بخشی از حاکمیت با چاشنی انتقاد آبکی به آن و محافلی از دولت های امپریالیستی همان داستان آب کوبیدن در هاون را در خاطر زنده می کند.

در شرایطی که در عرصه بین المللی ، جنبش عظیم توده ای ضد جهانی شدن و مخالف سیاست های اقتدارگرایانه و متجاوزانه امپریالیسم حتی امکان برگزاری اجلاس های سران قوم را با مشکل روبرو ساخته و آنها را به جلسه گذاشتن در سطح دریا وادار کرده است ، در شرایطی که امپریالیسم آمریکا با قلدری تمام به هر کجا که تصمیم بگیرد حمله نظامی می کند ، در شرایطی که فلسطین را از صفحه جغرافیایی پاک می کنند ، افتادن به دام دفاع از حقوق بشر بوش و تمجید از آن با لفاظی های مختلف هیچ معنایی جز ایستادن در مقابل واقعیت های جاری و قابل مشاهده ندارد.

چنین بیانیه هایی جز ریشخندگرفتن خود امضاکنندگان توسط خودشان نیست. توده های مردم با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی راه آینده خود را جستجو می کنند. راهی سخت و پر از مشکلات اما با چشم اندازی به جز آن چه که امروز شاهدش هستند و تلخ تجربه اش می کنند. حق تعیین سرنوشت مردم هر کشوری برای تعیین چگونگی اداره کشورشان به دست خود آنها ، مطالبه ای است که توده ها به دنبال تحققش می باشند.

سرنوشتی حاکمیت های ضد مردمی و دیکتاتوری و استقرار آزادی ، دموکراسی و ایجاد تحولات اجتماعی ، مطالباتی هستند که مردم در پی به دست آوردنش مبارزاتشان را هماهنگ می کنند. عدم مداخله در امور داخلی کشورها و مخالفت با سیاست های سلطه گرایانه و هژمونی طلبانه امپریالیستی ، مطالبه ای است که توده ها خواستار آنند. به جای چانه زدن با قدرت های دولتی ، سازمان دادن مبارزه انقلابی از پائین ، وظیفه صاحب نظران و فعالان فرهنگی و اجتماعی است .

گردند. همیشه چماقی در دست قدرتمندان برای سرکوب و نشان دادن ابرقدرتی باید وجود داشته باشد. بنیادگرایی مکمل منافع امپریالیسم در منطقه بوده و هست. سیاست جنگ افروزان و نسل کشی امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل اتفاقا با وجود حضور منحوس بنیادگرایان اسلامی و دست نشانده جمهوری اسلامی است که تکمیل و توجیه می شود. قتل عام مردم فلسطین را مبارزه با اسلام گرایان افراطی جار می زنند و از زمین و هوا و دریا به آنها حمله می کنند. برای نویسندگان این چنین بیانیه هایی ، ظاهرا این کشتارهای دسته جمعی ارتباطی با رعایت حقوق بشر ندارد و مردم ترقی خواه دنیا از صدور بیانیه های دوازده جولایی در این مورد یا بی خبرند و یا امپریالیسم آمریکا فراموش کرده است که منتشرشان نماید تا خودباختگان فلسطینی را یک باره از خود بی خود کند.

جنايات قرون وسطائی طالبان در تمام دورانی که با حمایت مستقیم آمریکا بر مردم افغانستان جاری بود هرگز در محدوده دفاع از حقوق بشری دوازده جولایی قرار نگرفت.

و صد ها نمونه تاریخی و زنده معاصر را می توان با ورق زدن تاریخ عنوان کرد که در هیچ یک از آنها امپریالیسم آمریکا و دیگر کشورهای قدرتمند سرمایه داری جهان به یاد حقوق بشر در آن کشورها نیفتاده اند تا آن زمان که تصمیم به جابجایی از بالا و از ترس قدرت گیری جنبش توده ای در آن کشورها گرفته می شود.

طالبان ، یک باره هیولایی می گردد که ظاهرا یک شبه ظهور کرده است و نیروهای رهایی بخش امریکایی و ناتو با بمب های عروسکی خود ناجی مردم افغانستان می گردند. سناریویی زشت و موهن که همچنان تکرار می گردد.

آزادی ، دموکراسی و رعایت حقوق بشر ، نفس کشیدن در فضایی که خنده بر لبان مردم بیاورد مواهب وارداتی از خارج و توسط امپریالیست ها معرفی می گردند. پیامبران سرمایه ، دولت ها را مجبور به پذیرش آزادی می کنند و معرکه بگیران نیز با لفاظی های بی پایه و صغرا کبری چیدن ، راه را هموار می کنند.

هدف های استراتژیک و سیاسی امپریالیست ها را ساده کردن و مخالفت با آنها را به نق زدن ها و لگدپراکنی های امثال خامنه ای و صدام خلاصه کردن معنایی جز خاک پاشیدن به چشم مردم و مستحیل شدن در قدرت حاکم نیست. برای کسانی که چنین ساختار اندیشگی و منافع دارند فرق نمی کند که این قدرت چه نامی داشته باشد. یک روز منافع جهانی سوسیالیسم واقعا موجود ، روز دیگر خط امام ، روز بعد جناح دوم خرداد و امروز بوش. برای عقب نماندن از قافله و جدا شدن از هیستری مکانیکی مد روز و حمایت شده آن

بر خورد یک سوسیال دموکرات درباره تشکیلات و ائتلافهای سیاسی

سیروان هدایت وزیری

تبعات عملی و سیاسی جنبش چپ موجود در ایران نشان می‌دهد که هنوز در مسایل تشکیلات و ائتلافات سیاسی، یک مبانی روشن و تدقیق شده در خصوص ساخت یک تشکیلات اجتماعی وجود ندارد. اسناد و اساسنامه‌های سازمانی و حزبی موجود در جنبش چپ ما هنوز نشانه‌هایی از سکتاریسم در خصوص تشکیلات و ائتلافات سیاسی است. برای اینکه بطور مشخص در این باره گفته باشیم، دو موضوع مشخص درباره اساسنامه‌های تشکیلاتی موجود در چپ سنتی و برخورد آنان درباره ائتلاف سیاسی مورد بررسی قرار خواهیم داد و سپس یک نظریه اثباتی حول چگونگی برخورد یک تشکیلات سوسیال دموکرات نسبت به عضویت و ائتلاف سیاسی ارائه می‌گردد.

در هر اساسنامه‌ای از چپ سنتی، دیده می‌شود که هر کسی مواضع سازمانی را قبول داشته باشد و در یک ارگان تشکیلاتی فعالیت نماید و همچنین حق عضویت بپردازد، به عنوان عضو تشکیلات محسوب می‌گردد. سازمانهای چپ سنتی با این فرمولبندی، حدود و مرز فعال بودن یک فرد سیاسی در مسایل اجتماعی را معین ساخته‌اند. کسی که به عنوان عضو در تشکیلات پذیرفته شود، باید مواضع سازمانی را بپذیرد. به زعم چپ سنتی، صرفاً از این مجراست که عضو به رشته‌های سیاسی و اجتماعی متصل خواهد شد. اگر کسی خواست به یک تشکیلات کمونیستی ملحق شود و عضویتش پذیرفته شود، ملزومات آن کمونیست بودنش می‌باشد و

باید از مواضع سازمانی تشکیلات مربوطه دفاع نماید. با ریز کردن و شکستن این فرمولبندی اساسنامه‌ای، خود بخود آشکار می‌گردد که هیچ جایگاهی برای یک فرد دموکرات در خصوص فعالیت وی در رشته‌های سیاسی اجتماع از طریق تشکیلات مربوطه وجود ندارد. پس جایگاه یک فرد دموکرات در فعل و انفعالات سیاسی - اجتماعی و دخالت‌گری‌اش در تشکیل ساختمان دموکراتیک جامعه در چه نوع تشکیلاتی تعیین شده است. به زعم چپ سنتی، دموکرات باید در تشکیلات سیاسی مختص به خویش ملحق شود و افراد کمونیست و سوسیالیست در تشکیلات مختص به خود. و اگر چنانچه الحاقاتی مابین کمونیستها و دموکراتها صورت گیرد، مشروط و موقتی است. در حقیقت، چپ سنتی با ساختن یک مرز صوری مابین کمونیستها و دموکراتها از لحاظ استراتژی تشکیلاتی پر و بال خود را قیچی کرده است. شواهد تاریخی وجود دارند که تشکیلاتهای چپ سنتی، برای پذیرش عضویت در تشکیلات خویش، درباره مقولات کلاسیک امتحان کتبی به عمل آوردند. تقاضاکنندگان اگر نمره منفی می‌داشتند، خود بخود عضویتشان منتفی اعلام می‌گردید. ولی از حق نباید گذشت که با این وجود که عضویتشان پذیرفته نمی‌شد، آنان این اجازه را داشتند که به عنوان فعالین و در زمره دموکراتها به خدمت گذارده شوند. ولی در هر حال، از دیدگاه روانشناسی، این فعالین برای رهبران در اکیپ "هیچی‌ها" بودند اما در امر واقع، این "هیچی‌ها" بودند که پر و بالها را تشکیل داده بودند. امیدوارم طرح این مسئله تاریخی بدگویی به حساب نیاید.

اگر به اصل مطلب برگردیم، این مسئله مطرح می‌گردد که تشکلهای چپ سنتی، چه مبانی روشنی برای الحاق دموکراتها به تشکیلات خود ارائه می‌دهند و چه انتظاری از این نیروی عظیم اجتماعی دارا می‌باشند.

چپ سنتی با دو شیوه برخورد متفاوت به انقلاب آتی ایران، خط و مرز مشخص عملی و سیاسی مابین خود و دموکراتها را ترسیم نموده‌اند. آنهایی که انقلاب ایران را اساساً مرحله‌ای نمی‌بینند و انقلاب سوسیالیستی بعد از رژیم جمهوری اسلامی را مطرح می‌سازند، برخوردشان نسبت به شرایط عضوگیری و ائتلاف سیاسی هم اینک اعلام کرده‌اند. به زعم آنها، کسی سوسیالیسم و حکومت کارگری به

عنوان آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی نپذیرد که خواه نخواه موضع تشکیلاتی محسوب می‌گردد، نمی‌تواند عضو تشکیلات شود. و یا اینکه، اگر بخواهد وارد ائتلافات سیاسی و احیاناً همکاری نماید، باید ابتدا به یک سازمان دموکرات بپیوندد، از این طریق نیز هست که وارد مجرای موقتی و مشروط مبارزاتی آنی تشکیلات می‌شود. به زعم آنها، انقلاب سوسیالیستی فقط بر عهده طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی آن، یعنی کمونیستهاست و دموکراتها، رسالت انجام چنین وظیفه‌ای را ندارند. با این برهان، دموکراتها در انجام تحولات سوسیالیستی بی‌وظیفه می‌گردند. در حقیقت بی‌وظیفگی دموکراتها به زعم چپ سنتی، یک پرنسیپ می‌باشد. زیرا که دموکراتها در لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع مصر نیستند و بدان نیز مخالفند. این امر فقط از عهده طبقه کارگر و کمونیستها برمی‌آید. با این تئوری، خود بخود دموکراتها در مسایل امور تشکیلاتی و یا به عنوان عضو در این دسته قیچی می‌شوند. پرنسیپهای سیاسی و تشکیلاتی این دسته، از این رو مورد مشاجره قرار می‌گیرد که آنان صرفاً روی نمایندگان سیاسی ۳۵٪ از جمعیت ایران حساب باز کرده و با دموکراتها به عنوان نمایندگان سیاسی ۶۵٪ از کل جمعیت تسویه حساب جدی شده است. از این جهت نیز هست که این دسته، از انتخابات عمومی، آزاد و داوطلبانه توده‌های مردم گریز دارند و اساساً با مکانیسمهای انتخاباتی عمومی مخالفند.

دسته دوم از چپ سنتی، انقلاب ایران بعد از رژیم جمهوری اسلامی را نه سوسیالیستی، بلکه دموکراتیک ارزیابی می‌نمایند. برخورد این دسته، نسبت به دموکراتها همان است که از نظر دسته اول موضوعیت دارد. این دسته، تعلقات عملی و سیاسی نسبت به دموکراتها را مشروط و موقتی ارزیابی می‌نمایند. تا آنجایی که به مسئله دموکراتیسم مربوط می‌گردد، نسبت به دموکراتها برخورد سفسطانه‌ای را دارند. آنان معتقدند که دموکراتها به عنوان نیروی کمکی طبقه کارگر و کمونیستها تا تشکیل یک حکومت دموکراتیک محسوب می‌شوند و صرفاً تا آنجاست که همگام می‌گردند. از آن زمان به بعد، فقط کمونیستها و طبقه کارگر می‌توانند به سوی سوسیالیسم رجعت نمایند. موضعگیری این دسته از چپ سنتی نسبت به دموکراتها، جدا از اینکه لایه‌هایی از سکتاریسم را آشکار می‌سازد، جلوه‌هایی از اپورتونیسم ناب نیز هست. مفروضاً اگر انقلاب دموکراتیک به پیروزی برسد، به معنی خاتمه همکاری دموکراتها و کمونیستها نیز هست. بدین معنا که کمونیستها و پرولتاریاها به اصطلاح، نمی‌خواهند در همان موقعیت بوجود آمده درجا بزنند، خواهان استقرار سوسیالیسم در جامعه

فاجعه دهم شهریور، جنایت علیه بشریت

قتل عام زندانیان سیاسی به دستور خمینی در تابستان ۱۳۶۷، هرچند اولین و آخرین کشتار مخالفان سیاسی در این رژیم استبدادی و ضددموکراتیک نبود، اما خشن‌ترین و ظالمانه‌ترین چهره نمای یک فاشیسم مذهبی بود که به زندانی و شکنجه کردن مخالفان سیاسی و عقیدتی اکتفا نکرده، آنان را اعم از این که در انتظار محاکمه بودند، یا به حبس محکوم شده بودند، و یا حتی دوره محکومیت‌شان را به پایان برده و بلا تکلیف در زندان نگاهداشته می‌شدند. به جرم پایبندی به نظر سیاسی خود یا مسلمان نبودن و نماز نخواندن، در عرض چند هفته به فجیع‌ترین شکنجه قتل عام کرد.

رژیمی که با کشتار و ترور دگراندیشان، آزادیخواهان، روشنفکران مترقی؛ فتوای کشتار مردم کردستان و با به خاک و خون کشیدن مردم ترکمن صحرا به روی کار آمد؛ با اعدام‌های روزانه صد تا دویست نفر در سال ۶۰ و با قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ از پی تثبیت خود برآمد؛ از آن پس هم با توسل به آدم ربائی و ترور منظم مخالفان و منتقدان کوشید تا مگر خود را از بحران نابودی نجات دهد. اما همه این آدمکشی‌ها و خونریزی‌ها تنها بر نفرت عمومی از این نظام و بحران مشروعیت و موجودیت آن افزوده است؛ تا جایی که امروزه در این راه درازی که در مسیر سرکوب طی کرده است، به جایی رسیده است که نزدیک‌ترین جگرگوشگان و خدمتگزاران خود را هم به چشم دشمن نگاه می‌کند و آنان را هم با زندان و شکنجه و ترور از میان برمی‌دارد. این رژیم، هویت مذهبی و بقای سیاسی خود را درست در آن چیزهایی جستجو و دنبال کرده است، که فنای محتوم آن را رقم زده‌اند: پایمال کردن حقوق و آزادی‌های مردم؛ دشمنی با حق حاکمیت مردم؛ برقراری آپارتاید جنسی؛ تشدید تبعیضات و ستم‌های ملی، مذهبی، جنسی؛ تشدید فقر و تهیدستی و بیکاری؛ خفقان، و بالاخره سرکوب و کشتار انانی که تن به این بی‌حقی و بی‌عدالتی و ستمگری نداده‌اند.

سیزده سال از قتل عام زندانیان سیاسی می‌گذرد. هرچه آن فاجعه فراموش ناشدنی دورتر می‌گردد، فروپاشی و نابودی جمهوری اسلامی، و فصل درو کشته‌هایش نزدیک‌تر می‌شود.

ما با گرامیداشت خاطره قربانیان آن جنایت هولناک و ابراز همبستگی با بازماندگان‌شان، یکبار دیگر بر لزوم محاکمه سران جمهوری اسلامی به جرم تروریسم دولتی و جنایت علیه بشریت تأکید کرده، آزادی فوری و بی‌قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و توقف بی‌درنگ شکنجه و اعدام را خواستاریم!

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی

شهریور ۱۳۸۱

داشته باشد. اتفاقاً چپ مدرن و سوسیال دموکرات نه جدا از این نیرو بلکه جزئی از آن می‌باشد. قاعداً شرایط عضوگیری نه بر مبنای پذیرش موضوعات سازمانی و صرفاً طبقاتی، بلکه عمدتاً بر سر مقولات اجتماعی است. هم اینک، یک فرد دموکرات، که فقط در جهت آزادی فرد در اجتماع مبارزه می‌نماید، باید به عنوان تشکیلات، در صورت درخواستش پذیرفته شود. چرا یک زن ایرانی که فقط مسئله زنان در اجتماع را دنبال می‌نماید و برایش مبارزه می‌نماید به عنوان عضو تشکیلات پذیرفته نشود. چرا یک فرد که صرفاً برای حق تعیین سرنوشت خلفا مبارزه می‌نماید، نتواند عضو تشکیلات شود. و خیلی دیگر از مقولات اجتماعی که چپ سنتی به اصطلاح آن را حقوق دموکراتیک می‌نامند، می‌توانند به عنوان مخرج مشترک هر دوره‌ای از تحولات به حساب آیند. این مقولات، نه با یک دوره‌ای از حکومت‌های دموکراتیک و یا احياناً بعد از خاتمه دوره‌های محدودی موضوعیت خود را از دست می‌دهند، بلکه جزئی از فرایندهای اجتماع‌اند. منتفی شدن خیلی از مقولات اجتماعی، بستگی به آن دارد که تا چه حدودی پایه‌های دموکراسی توده‌ای در جامعه تعمیق می‌گردد. نه آن دیکتاتوری پرولتاریائی که چپ سنتی مطرح می‌سازد، این مسئله را به منتهی‌الیه می‌رساند و نه آن دیکتاتوری بورژوایی که در خیلی از جوامع بشری وجود دارند، می‌توانند پاسخگوی آن مقولات اجتماعی گردند.

این مسئله نابخردانه است که اگر هم اینک در تحصیل مقولات اجتماعی دوره‌بندی شود، و متناسب با این دوره، با سمپاتی این مقولات حد و مرز کشید. در حقیقت پاسخ دادن به مقولات اجتماعی، یک مسئله تخصصی است. چنین چیزی که اساساً چپ سنتی ایران از آن بیگانه است. آنان در هر مقوله‌ای اظهارنظر می‌نمایند، بدون اینکه به هیچیک از آنها پاسخ منطقی و علمی داده باشند. در عوض، آنان پاسخ دادن به این مقولات اجتماعی را به شرایطی ماکول می‌کنند که این شرایط، از لحاظ تاریخی تکرار شده‌اند، که نتوانسته‌اند بطورکلی متحقق گردند.

در هر صورت، پذیرش عضویت و سنجش ائتلاف سیاسی، برخلاف چپ سنتی، نه بر مبنای پذیرش صد در صد مواضع سازمانی و یا جنبه‌های ایدئولوژیک و طبقاتی، بلکه تأکید بر مقولات اجتماعی موجود در ایران و مبارزه بر آن باید باشد.

ایران می‌باشند. و به زعم آنان، دموکراتها از قدم‌گذاری برای اقدامات سوسیالیستی، مخالفند و شاید نیز سد راه چنین اقداماتی شوند. در نتیجه، و بسنده بر این اتهامات، دموکراتها از طرف کمونیستها و پرولتاریا مرتد اعلام می‌گردند. از این جنبه، شیوه برخورد این دسته نسبت به دموکراتها، اپورتونیستی محسوب می‌گردد که قبل از اینکه آنان مرتداً اعلام گردند، به عنوان نیروهای کمکی تا انقلاب دموکراتیک مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در هر صورت، چپ سنتی با خودمحوربینی خویش، و نداشتن یک دیدگاه منطقی، واقعی و علمی نسبت به دموکراتها و جایگاه آنان در تحولات جامعه، تاکنون درچه‌های پیشروی به سوی تشکیل یک تشکیلات اجتماعی و فراگیر به خود بسته است. اما با اصرار بر یک سری مقولات کلاسیک، تعلقات ضمنی خود را به نیرویی اعلام می‌دارد که، دیرزمان مکانیسم و پتانسیل تحولات عمیق اجتماعی را از دست داده است. چپ سنتی، با درک غیرواقعی و انتزاعی از سوسیالیسم با مشخصات عملی آن، راه‌لهای مشخص و معینی را حول تحولات اجتماعی از جمله رفاه و عدالت اجتماعی ارائه نمی‌دهد. به زعم آنان، هرچه بر رسالت طبقه کارگر و کمونیستها برای تحولات اجتماعی جامعه ایران تأکید گردد، بهتر است، هم اینک از دموکراتها فاصله گرفت. ولی در حقیقت، فاصله گرفتن از دموکراتها، و در عین حال، مقولات اجتماعی را صرفاً از وایای طبقاتی و نه عمومی نظاره کردن، چپ سنتی را به حاشیه اجتماع پرتاب خواهد کرد و در حقیقت پروسه ایزولاسیون اجتماعی در مورد خویش را تسهیل نموده است.

نظریه اثباتی:

از نظر سوسیالیسم دموکراتیک، تا آنجایی که به مقولات اجتماعی جامعه ایران بستگی دارد، اساساً دموکراتها و نقش آنان در تحولات اجتماعی، نه فقط از اهمیت آنی و زودگذر، بلکه از نظر استراتژی در تحولات تعمیق اجتماعی به سوی پیشرفت و تکامل مورد تأکید قرار خواهند گرفت. از این نقطه نظر که آنان، نیروی عظیمی از جامعه ایران را تشکیل داده و دموکراتیزه کردن جامعه در هر دوره‌ای، به این نیرو بستگی دارد. پس چرا چپ مدرن و سوسیال دموکرات از پذیرش عضویت دموکراتها در تشکیلات خویش و همگام با این نیروی عظیم هراس

امپریالیسم و جهانی شدن

نوشته جان بلامی فوستر / ترجمه زاگرس

“نه ایالات متحده و نه، در واقع، هیچ دولت - ملت دیگری امروزه نمی‌تواند مرکز یک طرح امپریالیستی را تشکیل بدهد. امپریالیسم به پایان رسیده است. رهبری جهان، به همان شیوه ملل اروپای مدرن، دیگر از جانب هیچ ملتی عملی نیست.“ از نظر “هارت” و “نگری”، “جنگ ویتنام می‌تواند به منزله لحظه پایانی گرایش امپریالیستی (آمریکا) و، بنابراین، نقطه گذار به یک رژیم جدید قانون اساسی، تلقی شود.“ این گذار به رژیم جدید جهانی قانون اساسی، در جنگ خلیج به منصفه ظهور می‌رسد که طی آن ایالات متحده “به عنوان تنها قدرتی که توانایی اجرای عدالت بین‌المللی را، نه براساس اسباب و انگیزه‌های ملی خویش بلکه به نام حق جهانی، دارد ظاهر می‌شود... در اینجا، پلیس جهانی ایالات متحده، نه بخاطر تأمین علایق امپریالیستی بلکه در جهت منافع امپراتوری (یعنی منافع یک امپراتوری که قلمرو خاص و معینی ندارد) عمل می‌کند. از این لحاظ، جنگ خلیج، همانطور که جرج بوش ادعا می‌کرد، در واقع، بیانگر تولد یک نظم جدید جهانی بود.”

امپراتوری، عنوانی که این دو نویسنده به نظم جدید جهانی می‌دهند، محصول مبارزه بر سر حاکمیت و قانون اساسی‌گرایی در سطح جهانی است، در عصری که یک “جفرسونیسم” جدید جهانی - یعنی اشاعه و گسترش شکل قانون اساسی ایالات متحده به قلمرو جهانی - امکان‌پذیر گشته است. مبارزات محلی علیه امپراتوری، مورد توافق این نویسندگان نیست، زیرا که به اعتقاد آنها، مبارزه جاری اکنون صرفاً بر سر شکلی است که جهانی شدن به خود خواهد گرفت - و تا حدی که این امپراتوری قادر خواهد بود به وعده‌هایش در مورد تحقق “گسترش طرح قانون اساسی داخلی آمریکا در سطح جهانی” جامه عمل بپوشاند. آنچه مورد توافق این نویسندگان است، تلاشهای “جمع‌کننده و انبوه علیه امپراتوری” - یعنی مبارزه جمع‌انبوه برای تبدیل شدن به یک سوژه (فاعل) سیاسی مستقل - است، لکن این نیز، بر مبنای استدلال آنها، تنها می‌تواند “در چارچوب شرایط و امکانات هستی که خود امپراتوری عرضه می‌دارد” انجام پذیرد.

این، درباره نظرات بسیار باب روز فعلی، حال مایلم که قدری هم به نظرانی که اصلاً باب روز به حساب نمی‌آیند، بپردازم. کتاب تازه “ایستون مزاروش”، “سوسیالیسم یا بربریت”، برخلاف کتاب “امپراتوری”، از جهات بسیاری، نمونه بارز یک اثر غیرباب روز، حتی در میان چپها، را نشان می‌دهد (۱). مزاروش، به جای آن که به ما نوید بدهد که از روند جهانی شدن سرمایه‌داری، جهانشمولی نوین بالقوه‌ای پدیدار خواهد گشت، تنها اگر آن روند

کدام از “دولت - ملت” هاست. حاکمیت دولت - ملت‌ها رو به زوال بوده و یک حاکمیت جهانی نوظهور، یا “امپراتوری”، برخاسته از تلفیق و ادغام “یک دسته نهادهای ملی و فراملی که با منطق واحد فرمانروایی با یکدیگر پیوند می‌یابند”، و بدون سلسله مراتب مشخص بین‌المللی، جایگزین آن می‌شود.

در اینجا، مجال پرداختن به تمامی جنبه‌های این بحث نیست و من تنها یک مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهم. در تحلیل “هارت” و “نگری”، سخن از سلطه امپریالیستی مرکز بر جوامع پیرامونی نیست، بلکه بر یک موجودیت یا نهاد فراگیری که هیچ محدودیت یا مرزی فراتر از خود را به رسمیت نمی‌شناسد، تأکید می‌شود. آنها برآنند که “امپریالیسم”، در دوران رونق خود، “در واقع توسعه و تعمیم حاکمیت دولت - ملت‌های اروپایی به بیرون از مرزهای آنها بود.“ بدین مفهوم، امپریالیسم یا استعمار اکنون دیگر وجود خارجی ندارد. اما، “هارت” و “نگری”، علاوه بر آن، مرگ استعمار نو، یعنی سلطه اقتصادی و استثمار از جانب قدرتهای صنعتی بدون اعمال کنترل مستقیم سیاسی را نیز اعلام می‌دارند. آنها تأکید می‌کنند که کلیه اشکال امپریالیسم هم، تا جایی که موانعی در برابر نیروی همگون‌ساز بازار جهانی ایجاد می‌کنند، به وسیله خود همین بازار محکوم به مرگند. بدین ترتیب، امپراتوری مورد نظر آنها، هم “پست کلنیال” (مابعد استعمار) و هم “پست امپریالیست” است. از نظر آنها، “امپریالیسم”، ماشینی برای تفکیک و طبقه‌بندی، هدایت، کدگذاری و منطقه‌بندی جریان سرمایه‌هاست که برخی از این جریانها را تسهیل و برخی دیگر را مسدود می‌نماید. بازار جهانی، برعکس، مستلزم ایجاد فضائی صاف برای جریانهای بدون کد و فارغ از تعلقات سرزمینی و منطقه‌ایست... در صورت ادامه حیات امپریالیسم، مرگ سرمایه حتمی بود. تحقق تام و کمال بازار جهانی ضرورتاً به معنای پایان امپریالیسم است.”

مفاهیمی چون مرکز و پیرامون، به نظر این نویسندگان، اکنون دیگر بی‌فایده‌اند. “از طریق تمرکززدایی تولید و تقویت و تحکیم بازار جهانی، تقسیمات و جریانهای بین‌المللی کار و سرمایه به طوری پاره پاره و تکثیر شده‌اند که حالا دیگر تفکیک و نامگذاری مناطق بزرگ جغرافیایی به عنوان مرکز و پیرامون، “شمال” و “جنوب”، امکان ندارد.“ بین ایالات متحده و برزیل، میان بریتانیا و هند، “هیچ تفاوت ماهوی” وجود ندارد، “تنها اختلاف در درجات” است.

همچنین مفهوم امپریالیسم آمریکا، به عنوان نیرویی مرکزی در جهان امروز، از تحلیل آنها رخت بر بسته است. آنها می‌نویسند:

اشاره: این مقاله بر پایه سخنرانی نویسنده درباره کتاب جدید “ایستون مزاروش” زیر عنوان “سوسیالیسم یا بربریت”، که در ۱۴ اکتبر ۲۰۰۱ در “مجمع برشت” در نیویورک ایراد شده، تنظیم گردیده و در شماره دسامبر ۲۰۰۱ مجله “مانتلی ریویو”، تحت عنوان (“Imperialism and Empire”) به چاپ رسیده است.

از “ایستون مزاروش”، کتاب معروف “فراسوی سرمایه” توسط مرتضی محیط به فارسی برگردانده شده و به وسیله انتشارات “سنبله” (هامبورگ) منتشر گردیده است. در معرفی و نقد این کتاب، دو مطلب در “اتحاد کار” (مرداد ۷۶ و خرداد ۷۷) درج شده است.

کتاب تازه مزاروش به نام «Socialism or Barbarism» توسط انتشارات “مانتلی ریویو” (آمریکا) در سال ۲۰۰۱ انتشار یافته است.

نویسنده این مقاله، “جان بلامی فوستر” یکی از سردبیران ماهنامه “مانتلی ریویو” است که تاکنون کتابهای متعددی از وی، و از جمله “اکولوژی مارکس: ماتریالیسم و طبیعت”، به چاپ رسیده است.

اندکی پیش از یک ماه پیش از نگارش این مقاله، قبل از ۱۱ سپتامبر، اعتراض و عصیان توده‌ای علیه جهانی شدن سرمایه‌داری، که در نوامبر ۱۹۹۹ در “سیاتل” (آمریکا) آغاز شده و همانطور که رویدادهای “جنوا” (ایتالیا) در ژوئیه ۲۰۰۱ نشان داد باز هم در حال گسترش بوده است، تضادهای سیستم سرمایه‌داری را، به شکلی که طی سالهای طولانی بیسابقه بوده است، به نمایش می‌گذاشت. لکن ویژگی عجیب این عصیان، این بوده که مقوله امپریالیسم، حتی در میان چپها، تقریباً فراموش و مقوله جهانی شدن جایگزین آن شده است، کویی که برخی از بدترین اشکال استثمار و رقابت بین‌المللی، به نحوی، تخفیف و کاهش یافته است.

نمونه و نشانه‌ای از باب شدن روزافزون مقوله جهانی شدن در میان چپها - مقوله‌ای که با در نظر گرفتن بازتاب گسترده‌اش در رسانه‌های عمومی می‌توان گفت که مورد توجه محافل حاکمه نیز هست - کتاب جدید “میکائیل هارت” و “آنتونیو نگری” با عنوان “امپراتوری” است. این کتاب که در سال ۲۰۰۰ به وسیله انتشارات “دانشگاه هاروارد” به چاپ رسیده، توجه و تحسین وافر محافلی چون روزنامه “نیویورک تایمز”، مجله “تایم” و “هفته‌نامه” “ابزرور” (لندن) را برانگیخته و مصاحبه‌ای تلویزیونی با “هارت” و مطلبی در صفحه سرمقاله‌ها و دیدگاههای “نیویورک تایمز” را هم به دنبال داشته است. تز این کتاب عبارت از اینست که بازار جهانی، متأثر از انقلاب اطلاعاتی، چنان جهانی می‌شود که تأثیرگذاری بر آن خارج از توان و ظرفیت هر

هرحال تحمل اقدامات مستقل آنها، نیست بلکه کنترل تمامیت جهان توسط یک ابرقدرت هژمونیک اقتصادی و نظامی، با توسل به هر وسیله موجود - حتی امرانه‌ترین و، در صورت لزوم، خشن‌ترین وسایل نظامی - است. اینست آنچه که نهایت منطق سرمایه جهانی شده، در تلاش بیهوده‌اش برای لگام زدن بر تظاهرات آشتی ناپذیر خود، اقتضای می‌کند. لکن مشکل اینجاست که این منطق - که می‌توان آن را داخل گنجه هم قرار نداد چرا که در واقع، منطق سرمایه در مرحله تاریخی کنونی توسعه جهانی آن را بیان می‌دارد - در عین حال، نهایت بی منطقی در طول تاریخ، و از جمله در قیاس با درک نازیها از تسلط بر جهان، است، هر گاه از دیدگاه شرایط لازم برای بقای بشریت به آن نگریسته شود.

ادعای این که امپریالیسم امروز، که بیش از همه ایالات متحده نمایانگر آنست، به نحوی تخفیف یافته است چون که اکنون حاکمیت سیاسی مستقیم اندکی بر سرزمینهای خارجی وجود دارد، در حقیقت عاجز از درک مسایل رودرروی ماست. همانطور که "مزاروش" اشاره می‌کند، استعمار اروپایی عملاً تنها بخش کوچکی از مناطق پیرامونی را به اشغال خود درآورده بود. حالا وسایل فرق کرده‌اند، اما گستره جهانی امپریالیسم وسیعتر از هر زمان دیگر است. در حال حاضر آمریکا سرزمینهای خارجی را از طریق ایجاد پایگاههای نظامی اشغال می‌کند، که تاکنون در ۶۹ کشور از این پایگاهها دایر کرده و شمار آنها هم رو به افزایش است. علاوه بر این، "چند برابر شدن قدرت مخرب زرادخانه‌های نظامی امروزه - بویژه پتانسیل تخریبی فاجعه‌بار سلاحهای هوایی - هرچند که اشکال تحمیل اراده و قید و بندهای امپریالیستی بر کشورها را تا اندازه‌ای تغییر داده است (چنان که مثلاً توسل به نیروهای زمینی و اشغال مستقیم، کمتر از گذشته ضرورت می‌یابد) ولی تفاوتی در مضمون آنها پدید نیآورده است."

با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، تعقیب مقاصد امپریالیستی پوششهای تازه‌ای می‌طلبد. توجهات دوران جنگ سرد برای مداخله جوییها دیگر کاربردی ندارد. همانطور که "مزاروش" بیان می‌دارد، صدام حسین توجه تازه‌ای را، هرچند که موقتی، فراهم می‌کند. لکن در همین مورد هم ایالات متحده ناگزیر از آن بود که جنگ‌طلبی خود را در کسوت یک ائتلاف همگانی و برای تأمین حقوق جهانی، عرضه بدارد، صرفنظر از این که، در این ماجرا، ایالات متحده نقش هم قاضی و هم میرغضب را ایفا می‌کرد.

رویدادها و تحولات نگران‌کننده دوره اخیر که کتاب "سوسیالیسم یا بربریت" بدانها اشاره دارد، از جمله عبارتند از: تلفات سنگین در میان غیرنظامیان عراقی در جریان لشکرکشی به آن کشور و مرگ بیش از نیم میلیون کودک عراقی در اثر تحریمهای اعمال شده پس از جنگ - تهاجم نظامی و اشغال

پیشین به وسیله آن و ناتوانی آن در گذاشتن چیز پایداری به جای آنها - بیش از پیش نمایان می‌شود.

هسته اصلی بحث "مزاروش" عبارت از اینست که ما اکنون در وضعیتی به سر می‌بریم که "بطور بالقوه مهلک‌ترین فاز امپریالیسم" است (که در ضمن، عنوان فصل دوم کتابش را نیز همین عبارت تشکیل می‌دهد). به نظر وی، امپریالیسم را می‌توان به سه فاز متمایز تاریخی تقسیم کرد: ۱ - استعمار مدرن اولیه، ۲ - فاز کلاسیک امپریالیسم، بدان صورت که توسط لنین ترسیم شده، و ۳ - امپریالیسم هژمونیک جهانی، که آمریکا نیروی مسلط آن است. فاز سوم در پی جنگ جهانی دوم تثبیت شد ولی "حضور کاملاً بارز" آن، با شروع بحران ساختاری سرمایه در دهه ۱۹۷۰، آشکار گردید.

برخلاف نظر بسیاری از تحلیلگران دیگر، "مزاروش" برآنست که هژمونی آمریکا در دهه ۱۹۷۰ پایان نیافت، اگرچه موقعیت اقتصادی آمریکا تا سال ۱۹۷۰، نسبت به سایر دولتهای عمده سرمایه‌داری و در مقایسه با دهه ۱۹۵۰، بطور نسبی تنزل پیدا کرد. برعکس، دهه ۱۹۷۰، همراه با رها کردن استانداردهای دلار - طلا (قابلیت تبدیل همگانی و آزاد دلار به طلا) توسط نیکسون، بیانگر آغاز تلاشهای بیشتر و مصمم‌تری از جانب دولت آمریکا برای برقراری برتری جهانی آن در زمینه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی - برای ایفای نقش جایگزین یک حکومت جهانی - بوده است.

"مزاروش" تأکید می‌کند که، در مرحله فعلی توسعه جهانی سرمایه، "دیگر نمی‌توان یک تناقض اساسی و محدودیت ساختاری این سیستم را نادیده گرفت. این محدودیت عبارتست از ناتوانی شدید آن در ایجاد دولت متناظر سیستم سرمایه، دولتی که مکمل و متناسب خواستها و شکل‌بندی فراملی آن سیستم باشد." در همینجاست که "ایالات متحده که به طرز خطرناکی قصد آن دارد که نقش دولت متناظر سیستم سرمایه را برعهده بگیرد" می‌خواهد به هر وسیله و هر ترتیبی، خود را به عنوان یک "دولت سیستم سرمایه" وانمود کند.

اما ایالات متحده، هر چند که توانست تنزل موقعیت اقتصادی خویش در مقایسه با دیگر دولتهای عمده سرمایه‌داری را متوقف سازد، نمی‌تواند رأساً تسلط اقتصادی کافی برای حکومت راندن بر سیستم جهانی به دست آورد، سیستمی که، در هر حال، غیرقابل حکومت است. این کشور، بنابراین، در پی آنست که با بهره‌گیری از قدرت مهیب نظامی خود تفوق جهانی‌اش را برقرار نماید. "مزاروش" می‌نویسد: "آنچه که امروزه مورد جدال اصلی است، اعمال کنترل بر بخش معینی از جهان - هر چقدر هم که بزرگ باشد - و قرار دادن رقیبان در موقعیت نامساعد ولی به

شکل درست خود را بیابد، چنین استدلال می‌کند که تداوم یک سیستم تحت سلطه سرمایه، دقیقاً عکس آن را به بار خواهد آورد. "به رغم جهانی شدن" تحمیلی آن، سیستم ناعادلانه علاج‌ناپذیر سرمایه اساساً به هیچ معنی و مفهومی از جهانشمولی سازگاری ندارد... در جهان اجتماعی عاری از عدالت واقعی، هیچگونه جهانشمولی نمی‌تواند وجود داشته باشد."

از نظر "مزاروش"، برای درک بهتر عملکرد سلطه سرمایه، می‌توان آن را به یک روند متابولیک اجتماعی، مانند متابولیسم یک ارگانیسم زنده، تشبیه کرد. از این رو، این سیستم بایستی به عنوان دربرگیرنده مجموعه پیچیده‌ای از مناسبات، در نظر گرفته شود. هر آنچه که سرمایه‌داری، از لحاظ راهی "افقی" به دست می‌آورد به وسیله ترتیبات "عمودی" غالب، که همواره موقعیت تعیین‌کننده آن را تشکیل می‌دهد، نفی می‌گردد. این آنتاگونیسم مسلط بدان معناست که "سیستم سرمایه به صورت شبکه جنگل گونه‌ای از تناقضات شکل‌بندی شده است که می‌تواند، برای مدتی و به طور کمابیش موفقیت‌آمیزی، این تناقضات را تحت کنترل درآورد ولی هرگز نمی‌تواند به طور قطعی بر آنها فائق آید." از میان تناقضهای اصلی که در چارچوب سرمایه‌داری غیرقابل حل هستند، می‌توان موارد زیر را برشمرد: تناقض میان: ۱ - تولید و کنترل آن ۲ - تولید و مصرف ۳ - رقابت و انحصار ۴ - توسعه و توسعه‌نیافتگی (مرکز و پیرامون) ۵ - گسترش اقتصادی جهان و رقابت بین کشورهای سرمایه‌داری ۶ - انباشت و بحران ۷ - تولید و تخریب ۸ - سلطه بر کار و وابستگی به کار ۹ - اشتغال و بیکاری، و ۱۰ - رشد تولید به هر قیمت و تخریب محیط زیست (۲). "مزاروش" بر آنست که "بدون ایجاد الترناتیوی رادیکال در برابر شیوه کنترل متابولیک اجتماعی سرمایه، غلبه بر حتی یکی از این تناقضات، کاملاً غیرقابل تصور است."

مطابق این تحلیل، دوران برآمد تاریخی سرمایه‌داری کنونی اکنون به سر رسیده است. سرمایه‌داری در سراسر گیتی گسترش یافته، اما در بیشتر قسمتهای جهان، فقط نواحی محصور و پراکنده تحت کنترل سرمایه را به وجود آورده است. دیگر نویدی برای جهان توسعه نیافته بطور کلی، برای این که از نظر اقتصادی به "قافله" کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بپیوندد - و یا حتی امید پیشرفت اقتصادی و اجتماعی پایدار در غالب جوامع پیرامونی - وجود ندارد. شرایط زیستی اکثریت عظیم کارگران در عرصه جهانی تنزل می‌یابد. بحران ساختار بلند مدت کریبانگیر سیستم، از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، مانع از مقابله مؤثر سرمایه با تناقضاتش، حتی بطور موقتی، می‌شود. کمکه‌های متفرقه دولت برای تحرک بخشیدن به سیستم نیز دیگر تکافو نمی‌کند. از همین روست که "غیرقابل کنترل بودن ویرانگر" سرمایه - تخریب مناسبات اجتماعی

”به نظر می‌رسد که ایالات متحده خود را در مسیری گرفتار ساخته است که مهیب‌ترین پیامدها را برای کل جهان به همراه دارد. تغییر، تنها قانون قطعی جهان است. این قانون را نمی‌توان متوقف کرد. اگر از تلاشهای جوامع (در پیرامون جهان سرمایه‌داری) برای حل مسائلشان، به شیوه‌ای که خود می‌خواهند، جلوگیری شود، آنها قطعاً این مسایل را به شیوه‌ای که دیگران به آنها دیکته می‌کنند، حل خواهند کرد. و هرگاه آنها نتوانند به جلو بروند، به طور اجتناب‌ناپذیری به عقب خواهند رفت. این، آن چیز است که در بخش بزرگی از جهان امروز دارد اتفاق می‌افتد، و ایالات متحده، یعنی قدرتمندترین کشور جهان با وسایل نامحدود قهر که در اختیار دارد، به نظر می‌رسد که به دیگران می‌گوید که این سرنوشت مقدری است که آنها باید بپذیرند و گرنه تخریب خشونتباری در انتظار آنها خواهد بود...“

تحولات ده سال گذشته، اعتبار عمومی این تحلیل را تأیید نموده است. با هر معیار عینی که سنجیده شود، ایالات متحده مخرب‌ترین کشور روی زمین است. قدرت تخریبی آن نامحدود به نظر می‌رسد و با هر سلاح قابل تصویری مسلح شده است. منافع و علائق امپراتوری‌اش، با هدف کسب هژمونی جهانی، هیچ محدودیتی نمی‌شناسد...

در دوره‌ای که به نظر می‌رسد سرمایه‌داری به پایان برآمد تاریخی خود رسیده است، آیا مجموعه این تحولات را می‌توان با چیز دیگری جز رشد امپریالیسم، بربریت و تروریسم - که یکدیگر را تغذیه و تقویت می‌کنند - بررسی و تبیین کرد؟ تحت چنین شرایطی، تنها امید برجای مانده برای بشریت، تجدید بنای سوسیالیسم است و، عاجل‌تر از آن، ظهور و گسترش مبارزه‌های توده‌ای، خصوصاً در درون خود ایالات متحده، است که از ادامه بازی مرکب‌دار “سامسون” در معبد بشریت به وسیله واشینگتن جلوگیری نماید. عبارت “سوسیالیسم یا بربریت” که زمانی “روزا لوکزامبورگ” با فصاحت بسیار مطرح کرده، هرگز مانند امروز از عاجل و میرم بودن جهانی برخوردار نبوده است.

۱ - “هارت” و “نگری”، در مورد دیدگاه بدیل دیگری راجع به امپریالیسم و امپراتوری، در برابر دیدگاه خودشان، به نوشته‌های “سمیر امین” و بویژه کتاب وی با عنوان “امپراتوری هرج و مرج” (منتشره توسط “مانتلی ریویو” در سال ۱۹۹۲) ارجاع می‌دهند. این دو دیدگاه، در خصوص مسئله مرکز - پیرامون، کاملاً با یکدیگر متفاوتند.

۲ - فهرست ارائه شده از تناقضات اصلی در اینجا - در مقایسه با آنچه که در کتاب خود “مزاروش” آمده است، خلاصه شده و اندکی تغییر یافته است.

آن) و یا (برخلاف ادعای دولت آمریکا) به ارزشهای آزادی و دموکراسی حمله نکردند، بلکه نمادهای قدرت مالی و نظامی آمریکا، و بنابراین اقتدار جهانی آمریکا، را عامدانه مورد هدف قرار دادند. این اعمال تروریستی، که از هر لحاظ اساساً غیرقابل توجیه بودند، با اینهمه به تاریخ طولانی امپریالیسم آمریکا و تلاشهای آمریکا برای برقراری هژمونی جهانی‌اش - و بویژه به تاریخچه مداخلات آن در خاورمیانه - ارتباط می‌یابند. گذشته از آن، واکنش ایالات متحده در برابر آنها، نه از طریق یک روند قانون اساسی جهانی و نه به صورت یک اقدام صرف پلیسی بود، بلکه به شیوه‌ای امپریالیستی، اعلام جنگ یکجانبه علیه تروریسم بین‌المللی و به راه انداختن ماشین جنگی‌اش علیه دولت طالبان در افغانستان بود. نظامیان آمریکا، در افغانستان، در پی انهدام نیروهای تروریستی هستند که خود زمانی در ایجاد و پرورش آنها دست داشته‌اند. این اقدامات نه تنها به معنی پایبندی و اجرای اصول قانون اساسی آمریکا در عرصه بین‌المللی نیست، بلکه خود آمریکا، طی مدت‌های طولانی، از گروه‌های تروریستی، در هر جا که در خدمت اجرای طرح‌های امپریالیستی‌اش بوده‌اند، حمایت به عمل آورده و خود نیز به تروریسم دولتی و کشتار سکنه غیرنظامی مبادرت ورزیده است. واشینگتن اعلام داشته است که جنگ جدیدش علیه تروریسم، علاوه بر افغانستان، ممکن است مداخله نظامی آمریکا در کشورهای متعدد دیگری را نیز ایجاب نماید. کشورهایمانند عراق، سوریه، سودان، لیبی، اندونزی، مالزی و فیلیپین، تاکنون به عنوان عرصه‌های احتمالی مداخلات آتی برشمرده شده‌اند.

همه این مسائل، در پیوند با رکود اقتصادی در سطح جهانی و تقویت گرایشهای سرکوبگرانه در دولتهای عمده سرمایه‌داری، این نکته را به ذهن متبادر می‌سازد که “غیرقابل کنترل بودن ویرانگر” سرمایه، هرچه بیشتر در حال رخ نمایاندن است. امپریالیسم، با مسدود کردن امکانات توسعه خود اتکاء - یعنی استمرار توسعه‌نیافتگی - در جوامع پیرامونی، به پرورش تروریسم در این کشورها کمک کرده، تروریسمی که علیه خود عمده‌ترین دولت امپریالیستی برگشته. و بدین ترتیب دور باطلی از تخریب به وجود آورده است که انتهای آن ناپیدا است.

“مزاروش” تأکید می‌کند که از آنجا که ایجاد حکومت جهانی در چارچوب سرمایه‌داری ناممکن، ولی با توجه به واقعیت هرچه بیشتر جهانی شده امروز، ضروری است، سیستم موجود، به صورت فزاینده‌ای، در معرض “حکومت فوق‌العاده خشونتبار یک قدرت هژمونیک امپریالیستی بر تمامی جهان” واقع می‌شود.

ده سال پیش از این، پس از جنگ خلیج، سردبیران “مانتلی ریویو”، “هری مک‌گاف” و “پل سوئیزی”، در سرمقاله این نشریه نوشتند:

کشورهای بالکان - گسترش “ناتو” به شرق اروپا - مشی جدید آمریکا در به‌کارگیری “ناتو” به مثابه یک نیروی نظامی تهاجمی که می‌تواند جایگزین سازمان ملل گردد - تلاشهای آمریکا برای محاط کردن و تضعیف بیشتر سازمان ملل - بمباران سفارت چین در بلگراد - توسعه پیمان امنیتی آمریکا و ژاپن علیه چین - و تشدید برخورد نظامی تهاجمی آمریکا در ارتباط با چین، که بطور فزاینده‌ای به عنوان ابرقدرت رقیب در حال ظهور دیده می‌شود. با توجه به تداوم کوششهای آمریکا به منظور گسترش سلطه جهانی خود، حتی هماهنگی مشهود فعلی در بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا را نیز، در بلند مدت، نمی‌توان مسلم دانست. به علاوه، در چارچوب این سیستم، در این مرحله از توسعه سرمایه، راه حل معینی نیز برای این مسئله هماهنگی وجود ندارد. بر پایه بحث “مزاروش”، جهانی شدن، وجود یک دولت جهانی را برای سرمایه الزامی ساخته است، لکن خصوصیت ذاتی روند متابولیک اجتماعی سرمایه، که تکثر (پلورالیسم) سرمایه‌ها را ایجاب می‌نماید، این امر را غیرممکن می‌کند. چنین شرایطی، به گسترش فزاینده دامنه بربریت و تخریب دامن می‌زند که “مهلک‌ترین فاز امپریالیسم بطور بالقوه” را به بار می‌آورد.

اما، در پی رویدادهای ۱۱ سپتامبر و آغاز جنگ علیه تروریسم در عرصه جهانی از افغانستان، باید دید که این دو دیدگاه مختلف درباره جهانی شدن و امپریالیسم - که یکی بسیار باب روز است و به ظهور حاکمیت جهانی (که “امپراتوری” نامیده می‌شود) انگشت می‌گذارد، و دیگری که اصلاً باب روز نیست و از “مهلک‌ترین فاز امپریالیسم بطور بالقوه” سخن می‌گوید - چگونه ارزیابی می‌شوند؟

ممکن است چنین استدلال شود که آن رویدادها، تحلیل کتاب “امپراتوری” را تأیید می‌کند زیرا که در آن وقایع، نه یک دولت - ملت، بلکه تروریستهای بین‌المللی بیرون از امپراتوری بودند که سیستم در حال ظهور حاکمیت جهانی را به چالش طلبیدند. از این نظر، اقدامات ایالات متحده هم می‌تواند به عنوان انجام وظیفه “پلیس جهانی” در افغانستان، و نه در جهت تأمین مقاصد ملی خاص خود آن تلقی شود، همانطور که عملیات آن در جریان جنگ خلیج نیز چنین وانمود می‌شد. این برداشت، کمابیش، منطبق با همان توضیحی است که خود واشینگتن راجع به اقداماتش ارائه می‌دهد.

ولی تحلیل “سوسیالیسم یا بربریت” تفسیر کاملاً متفاوتی از آن رویدادها عرضه می‌کند، تفسیری که امپریالیسم آمریکا را در مرکز بحران تروریستی قرار می‌دهد. مطابق این نظر، تروریستهایی که “مرکز تجارت جهانی” و “پنتاگون” را مورد حمله قرار دادند، به حاکمیت جهانی و یا به تمدن (مثلاً مقر سازمان ملل در نیویورک به عنوان نمادی از

!! ورشکستگی . www.worldcom

عیسی صفا

قراردادها، هنگام شکوفایی این نوع شرکتها بسیاری از مرحله نوین سرمایه‌داری صحبت می‌کردند که "کار غیرمادی" و تولید غیرمادی با هزینه کم و با استفاده از ارتباطات مدرن و انقلاب انفورماتیک جایگزین تولید مادی و واقعی خواهد شد. حتی بسیاری از "تئورسینهای چپ" از این تز دفاع می‌کردند (مثلاً مراجعه کنید به کتاب مشهور امپراطوری نوشته Antonio Negri و Michael Harot ص. ۳۵۹).

نه تهدیدات بوش و نه اداره کنترل بورس آمریکا با ۳۵۰۰ متخصص قادر به کنترل شرکت‌های خصوصی غول‌آسا نخواهند بود. آنها توانایی کنترل روابط درونی شرکتها را ندارند. شرکت‌های خصوصی اطلاعاتی را به بیرون خواهند داد که به نفع آنها باشد. از طرف دیگر کنترل‌کنندگان و کنترل‌شوندگان با هم رابطه نزدیک اقتصادی - سیاسی دارند! با وجود سیاست نئولیبرالی که مدعی خودگردانی اقتصادی است، امکان کنترل واقعی شرکت‌های خصوصی وجود ندارد. در مورد این نوع شرکتها ما نه با شکلی از فعالیت اقتصادی، بلکه با یک "اقدام جنایی" روبرو هستیم که زندگی میلیونها انسان را در سراسر جهان مورد تهدید قرار می‌دهد. اقدام جنایی حرف یک کمونیست نیست. تعریفی است که جرج دبلیو بوش در سخنرانی معروف خود در وال استریت، در مورد کلاهبرداری مالی (برخی از شرکتها) بکار برد. اما جرج بوش و سیاستمداران طراز اول دولت آمریکا در کلاهبرداری شرکت داشتند. دو اتهام جرج دبلیو بوش علیه یاسر عرفات برای برکناری وی، فساد مالی در دستگاه قدرت و ناتوانی یاسر عرفات در مبارزه با گروههای تروریستی است. هر دو اتهام مزبور بیشتر در مورد دولت کنونی آمریکا صادق است. جرج بوش قادر به مبارزه با کلاهبرداری مالی نزدیکان خود نیست و از طرف دیگر، در دستگیری بن‌لادن ناتوانست!

شرکت‌های مالی، شرکت‌های بیمه آمریکایی و انگلیسی به دنبال نرخ بهره پانزده درصد بودند. نرخ بهره‌ای که برای فعالیت اقتصادی در درازمدت مطلقاً غیرممکن است. برای دست یافتن به این نرخ بهره جذب حداکثر سرمایه، نشان دادن بیلان فوق العاده برای بالا بردن و حفظ قیمت سهام ضروری است. این نوع دغلکاری فقط به "اقتصاد جدید" محدود نمی‌شود، بلکه در تمام عرصه‌های اقتصاد سنتی هم عمل می‌کند. هنگامی که در اقتصاد جدید فشار برای دست یافتن به سود فوق العاده دنبال می‌شود، همین روش در اقتصاد سنتی تاثیر مستقیم می‌گذارد. بنابراین نمی‌توان گفت که ما فقط در مرحله پایانی ترکیدن بادکنک شرکت‌های اینترنت هستیم. اقتصاد سنتی هم در معرض تهدید جدی قرار دارد.

بحران بورس و اقتصاد جدید در عین حال بحران نوعی از موسسات اقتصادی است که به اقتصاد "نوع سوم" معروف هستند. شرکت‌هایی که سودهای فوق العاده به دست می‌آوردند، بدون اینکه در نهایت چیزی واقعی را تولید کرده باشند. قابل توجه است که شرکت‌های غول‌پیکر ورشکسته نظیر ENRON و worldcom (انرژی و ارتباطات) قبلاً تحت کنترل و نظارت دولتی بودند. آنها در جریان برداشتن کنترل دولتی بازسازی شده و مدت حیات آنها متناسب با دوره‌ای است که این عدم کنترل ایالت به ایالت در آمریکا پیش رفته است. برای نمونه worldcom از میسی سیپی شروع کرده و ایالت به ایالت در آمریکا پیش رفت.

کمپانی در جاهایی ضرر می‌کرد، در حالیکه با گسترش در ایالت‌های دیگر رشد و گسترش نشان می‌داد و می‌توانست با این رشد مجازی ضررها را پنهان کند. اما بالاخره روز پرداخت فرا رسید. در ته صندوق فقط ضررها باقی مانده است. سود را قبلاً شرکت‌های مالی، روسای شرکت، سهامداران بزرگ به سرعت برده بودند!

ورشکستگی این نوع شرکت‌های "نوع سوم" این سؤال را به پیش می‌آورد که مؤسسه صنعتی یعنی چه؟ تولید واقعی یا

حضور جرج دبلیو بوش در وال استریت و تهدید رؤسای شرکت‌های کلاهبردار به زندان طولانی مدت نشانگر عمق بحران است که در نظام سرمایه‌داری و بورس رخ می‌دهد. آش آنقدر شور بود که خان هم فهمید!

بعد از رسوایی مالی ENRON که توانسته بود مبلغ نجومی ۶۷ میلیارد دلار خسارت خود را پنهان کند، نوبت شرکت worldcom است که مبلغ چهار میلیارد دلار در بیلان و حسابرسی شرکت جابجا کرده است. هزینه بجای سرمایه‌گذاری قالب شده است! دهها شرکت دیگر نظیر TYCO, QWEST و... که تا دیروز سودهای کلان به سهامداران خود نشان می‌دادند، یکباره اعلام ورشکستگی کرده‌اند. شرکت ENRON برای پوشاندن ضرر، خسارات را به شرکت‌های قلابی (اکران) خود ساخته انتقال داده بود تا سود را وارد شرکت اصلی کند!

تقلب و دغلکاری مالی به قدمت تاریخ شرکت‌های خصوصی و معادل تاریخ سرمایه‌داریست. منتهی هر بار اشکال آن متفاوت است. ورشکستگی کمپانیهای هند در قرن هیجدهم، شرکت‌های راه آهن در قرن نوزدهم در انگلستان، فرانسه و آمریکا، ورشکستگی وال استریت در سالهای ۱۹۲۰، ورشکستگی شرکت‌های مسکن در ۱۹۹۰ در ژاپن و اکنون ورشکستگی شرکت‌های "اقتصاد نوین" که دو سه سالی است ادامه دارد و مرتب در ابعادی گسترده‌تر آشکار می‌شود.

اما کلاهبرداری شرکت‌های آمریکایی پدیده نوینی است. این پدیده در مبلغ سنگین دغلکاری و تاثیر جهانی آن نهفته است. دایمی بودن بحران و تسلط اقتصاد مالی بر اقتصاد واقعی جنبه دیگر این پدیده نوین است. دو سؤال اساسی درباره این بحران چنین است که ریشه این بحران در کجا قرار گرفته و چگونه و تحت چه روندی شرکت‌های غول‌پیکر آمریکایی (اروپایی و ژاپنی هم) قادر به پوشاندن بیلان واقعی خود بوده‌اند؟

نگاهی به تاریخ معاصر سرمایه‌داری مالی بیانگر گرایش است که "فرار به جلو" نامیده می‌شود. از سال ۱۹۹۰

چهاردهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی - عقیدتی در ایران

۱۰ شهریور، روز یادبود کشتار بیش از پنج هزار زندانی سیاسی و عقیدتی توسط حکومت اسلامی و به فرمان شخص خمینی می باشد. در تابستان سال ۱۳۶۷ خمینی هیئت سه نفره ای مرکب از اشراقی، نیری و رازینی را مامور کرد تا به زندان ها رفته و مسئله هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی را حل و فصل کنند. هزاران انسان فرهیخته و آزادیخواه در مقابل این هیئت سه نفره به پذیرش اسلام خمینی یا مرگ فراخوانده شدند. تمامی زندانیانی با جسارت در مقابل دژخیمان ایستادند و «نه» گفتند، بلافاصله به جوخه های اعدام سپرده شدند.

در میان جان باختگان این قتل عام بودند بسیاری که محکومیت آنها به پایان رسیده بود، بودند بسیاری که به دلایل ناروشن به زندان محکوم شده بودند و بسیاری که به زندانهای معین محکوم بودند. کشتار زندانیان بی دفاع عمق ددمنشی و جنون خونریزی حکومت اسلامی را به نمایش گذاشت. عمق جنایت آن چنان بود که احمد منتظری، نایب امام در آن زمان، به این اعدامها و ویژه به اعدام کسانی که به مرگ محکوم نشده بودند اعتراض کرد.

اکنون چهارده سال از این جنایت بزرگ می گذرد اما خاطره دردناک آن همچنان در یاد و قلب مردم ما زنده است. در این سال ها رژیم کوشیده است تا پرده سکوتی بر این فاجعه ملی بکشد و از طرح آن در رسانه های گروهی ایران بشدت جلوگیری می کند. علیرغم تحولاتی که در سال های اخیر در ایران رخ داده، اما همه جناح های حکومتی حتی اصلاح طلبان نیز، جز چند استثناء در مورد این واقعه لب به سخن نگشوده اند. چه آنان که در این کشتار ظالمانه دخالت داشتند و چه آنان که مستقیم دستی نداشتند، عامدانه از گفتگو در مورد این جنایت بیسابقه و شناسائی مسئولین و آمرین واقعی آن طفره می روند. اما این توطئه سکوت دیری نخواهد پائید و مردم ایران یاد فرزندان به خون درغلتیده خود را با خواست به محاکمه کشیدن مسئولین و عوامل این فاجعه، زنده نگه میدارند.

در چهاردهمین سالگرد این فاجعه ملی، ضمن گرامیداشت خاطره تمامی جان باختگان قتل عام سال ۶۷، با بازماندگان شان همدردی می کنیم و خواستار آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.

هیئت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲ شهریور ۱۳۸۱

همایش بزرگ خانواده ها، خویشاوندان و یاران و هم بندان جان باختگان قتل عام زندانیان سیاسی در « خاوران »

در چهاردهمین سالگرد فاجعه ملی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، برای گرامی داشت یاد تمامی جان باختگان همایش های گوناگونی از سوی خانواده ها در تهران برگزار شده است.

روز پنجشنبه، هفتم شهریورماه، حدود ۲۵۰ نفر از خانواده ها در خانه یکی از شهدای تابستان ۶۷ گردهم جمع شدند تا یاد تمام عزیزانشان را گرامی بدارند. براساس سنت هر ساله، خانواده ها همراه خود دسته های گل و تصاویر عزیزانشان را به محل گردهمایی آورده بودند. تفاوت اساسی مراسم امسال نسبت به سال های پیش این بود که تدارک کنندگان اصلی آن فرزندان جان باختگان بودند. آنان که در میان جمعیت ایستاده بودند با خواندن سرود و ترانه های خاطره انگیز و نقل خاطرات خود، هنگام ملاقات در زندان و احساساتشان در زمان اعدام پدران و مادرانشان، جلوه ای خاص به گردهم آیی داده بودند.

روز جمعه هشتم شهریورماه، از ساعت هشت صبح، خانواده های جان باختگان، یکی پس از دیگری با آغوش های پر از گل و قاب عکس عزیزان از دست رفته شان و چهره های مملو از غم و درد، باردیگر با حضور خود در « گلستان خاوران »، با عزیزانشان میثاقی دوباره بستند. خاک « خاوران » باردیگر گلباران شد. مادران، همسران، فرزندان، خویشاوندان و هم چنین هم بندیان قربانیان قتل عام که به بیش از یک هزار نفر می رسیدند، گرد هم آمده بودند.

شرکت کنندگان در همایش زیبایی، گل ها را به نشانه شجاعت و مقاومت شهدا، ایستاده در خاک نهادند. به احترام جان باختگان یک دقیقه سکوت کردند و سپس چند تن از مادران داغ دیده با خواندن مرثیه هایی به زبان های محلی و ایراد سخن رانی های کوتاه، مراسم را آغاز نمودند. بعد از صحبت مادران، شرکت کنندگان با هم سرود خواندند.

در مراسم هشتم شهریور، برای اولین بار تعداد زیادی از زندانیان سابق که خود در سال ۶۷ در کنار قربانیان قتل عام بودند، خاطرات آن روزها و اشعاری را که از آن عزیزان به خاطر سپرده بودند، برای جمع بازگو نمودند.

در این همایش، اطلاعات و اخبار تازه ای، از جمله تعداد قتل عام شدگان و هم چنین ردیابی تعدادی از قربانیان گمنام، بین شرکت کنندگان رویدل شد. در مراسم امسال، خانواده هایی که از شهرستان های دور خود را به مراسم رسانده بودند نسبت به سال های پیش، بیشتر بود.

در این مراسم، پیام هم دردی و مقاومت آقای ناصر زرافشان توسط آقای فریبرز رئیس دانا برای خانواده ها قرائت شد.

گرامی باد یاد تمامی جان باختگان راه آزادی، دموکراسی و

سوسیالیسم در ایران!

هیات اجراییه سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۱ شهریور ۱۳۸۱

در آستانه کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، با خبر شدیم که **مادر سلطان نورمحمدی**، مادر رفیق شهید منصور نورمحمدی که در ۱۶ مهر ماه سال ۶۵ توسط رژیم جلااد اسلامی اعدام گردید، در گذشته است.

داغ فرزند به دل داشت و داغ دیگری که جمع کثیری از مادران شهدای مان دارند، یعنی بی اطلاعی از محل دفن عزیزان شان. نزدیک به دو دهه چنین زیست و خاک خاوران را هم چون قبری عظیم در بغل گرفت و با یاد منصور بوئید.

یاد رفیق منصور را گرامی می داریم و در گذشت این مادر عزیز را به خانواده گرامی اش، به ویژه رفیق مجید و هم بندانش تسلیت می گوئیم.

یادتان گرامی باد!

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - شهریور ۱۳۸۱

آزادی ها در جمهوری اسلامی همچنان پایمال می گردد!

اتحاد کار

شماره ۱۰۰ شهریور ۱۳۸۱

سپتامبر ۲۰۰۲

ETEHADE KAR
SEPTEMBRE 2002
VOL 8. NO. 100

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
B. P. N° 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY STREET
PORT COQUITLAM. B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

فکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۳۳)

تلفن

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

بها معادل: ۱/۵ ارو

اما انسان معاصر با رژیم روبروست که هیچ پرنسیپ و ارزشی جز عقب افتاده ترین و ارتجاعی ترین قوانین قرون وسطایی را نمی شناسد. چنین رژیمی ننگ تاریخ بشریت است. با وجود گزارش های متعددی که از سوی این سازمان و دیگر نهادهای بین المللی بی طرف در طول ۲۳ سال گذشته با موضوعیت سرکوب، کشتار و تضعیقات گوناگون علیه مخالفین و دگراندیشان منتشر شده است، رژیم جمهوری اسلامی که حاکمیتی خارج از هرگونه استاندارد بین المللی رعایت حقوق بشر می باشد و کارنامه سیاهی به هیبت نظام اسلامی اش دارد، همچنان با ارگان های متعدد امنیتی - اطلاعاتی و قضایی رسمی و غیر رسمی اش به دستگیری، شکنجه و سرکوب آزادیخواهان ادامه داده است.

آنچه در چنین گزارشاتی درج می گردند تنها بیان گوشه کوچکی از درد و رنجی است که مردم ما روزمره تجربه می کنند ولی متأسفانه با وجود چنین اسناد روشن و مستدلی که تا به حال صدها نمونه آن توسط نهادهای بین المللی بی طرف منتشر گردیده اند اما هنوز در به همان پاشنه می چرخد. بده بستان ها، بویژه از سوی دولت های اروپایی و سرمایه داران بین المللی برای تداوم منافع اقتصادی و سیاسی شان با این رژیم ضد مردمی ادامه دارد و رعایت حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی از سوی آنان بیشتر به مزاحی بی مایه می ماند.

انتشار چنین گزارشاتی دست مایه دیگری برای ما ایرانیان در تبعید می باشد که می باید با تمام امکانات خود، افکار عمومی، سازمان ها، احزاب و نهادهای بین المللی و ترقی خواه را برای تحت فشار قرار دادن هرچه بیشتر رژیم جمهوری اسلامی و دولت های خود، نسبت به آنچه که در ایران می گذرد بیشتر متوجه گردانیم. بیان هزارباره ماهیت جمهوری اسلامی جزئی از وظایف روزمره ما می باشد. ما می باید زبان رسایی برای انعکاس فریاد مردم در هر کجا که هستیم باشیم.

سازمان عفو بین الملل در آخرین گزارش خود در رابطه با ایران، با تیتیر « ایران، یک نظام حقوقی که آزادی بیان و اجتماع را محافظت نمی کند. » بار دیگر بر نقض حقوق بشر در ایران تاکید نموده و سیستم قانون گذاری و نقش نهادهای قضایی در سیستم حقوقی در جمهوری اسلامی را مورد بررسی موشکافانه حقوقی قرار داده است. در مقدمه این گزارش آمده است که سازمان عفو بین الملل نگرانی سازمان متبوعه خود را در رابطه با آزادی بیان و اجتماع و اجرای عدالت در ایران اعلام می دارد و در این باره به دفعات با مقامات رژیم جمهوری اسلامی مکاتبه نموده است. از جمله در ماه اوت ۲۰۰۱ طی یادداشت مفصلی گزارش مبسوطی را در رابطه با قوانین مربوط به آزادی بیان، استقلال قوه قضاییه و محدودیت های کانون و کلا و حق دفاع، خطاب به دولت و مقامات قضایی ایران نوشته است.

سازمان عفو بین الملل، از بازداشت های طولانی و غالباً همراه با قطع ارتباط، شکنجه و بدرفتاری با زندانیان و کاربرد مجازات های خشن، غیر انسانی و تحقیر کننده، مانند شلاق و قطع عضو، مصونیت مقامات حکومتی در برابر تخلفات حقوق بشری، کاربرد وسیع مجازات اعدام و اجرای آن در ملا عام و قوانین تبعیض آمیز به خصوص در مورد حقوق زنان، نگرانی خود را ابراز داشته است.

در آخرین بخش، سازمان عفو بین الملل از دولت جمهوری اسلامی و مقامات قضایی آن خواسته است که:

تمامی زندانیان عقیدتی را فوری و بدون قید و شرط آزاد شوند. تمام قوانینی که آزادی بیان و اجتماع را محدود می کنند، تمام قوانین مربوط به ساختار، استقلال، روش انتصاب و انضباط دادگستری، قوانینی که از قاضیان می خواهد در موردی که قانون ساکت است رای صادر کنند و..... مورد بازنگری قرار گیرند. و بالاخره این که تمام اقدامات مغایر با حقوق بشر و استانداردهای بین المللی را قطع نمایند.

مماکمه رژیم جمهوری اسلامی ایران در یک دادگاه بین المللی

به جرم جنایت علیه بشریت را به واقعیت تبدیل نماییم ا